

باید چرخ امور در حرکت باقی می ماند و قره باغی اداره ی امر را برعهده می گرفت. بدیه ای مشغول رساندن دستورات به نیروهای خود بود، زیرا این تیمسارهای او و نیروهای او بودند که باید گمرک را در دست می گرفتند. حبیب اللهی درگیر امور بنادر شده بود و مشغول روشن کردن مردان خود بود. ربیعی به مردانش دستور می داد که هر تعداد هواپیما برای حمل بار لازم است به کار گرفته شود.

این کارها باعث شد که من و طوفانیان تنها بمانیم. فرصت را غنیمت شمردم و بحث را به خود او و «اریک فون ماربود» کشاندم. طوفانیان، او را خوب می شناخت. گفتم اریک آمده است تا مسأله ی معاملات و وزارت خارجه را بررسی کند. طوفانیان فوراً شروع کرد به سخن گفتن که عجب زمان مسخره ای را برای چنین ماموریتی انتخاب کرده اند. ارتش پول ندارد و اصلاً نمی داند در آینده به چه سلاحی نیاز دارد. من حرف او را قبول کردم، اما پیشنهاد کردم که به هر حال بدنیست موضع مشخصی اتخاذ شود. اگر گمرک به کار بیفتد و پیشرفت های دیگری که امید آن ها می رود، تحقق یابد، به یک طرح اضافی، برای پر کردن خلاء تجهیزاتی که ظرف سه ماه گذشته حاصل شده است، احتیاج داریم.

پرسیدم که آیا با تیمسار شفقت وزیر جنگ صحبتی کرده است؟ باناراحتی پاسخ منفی داد. او را تشویق کردم که تعاسی حاصل کند، زیرا باید با او کار کرد و به اطمینان کامل او نیاز داریم. آیا بد نیست به خاطر صلاح کشور، غرور خود را زیر پا بگذاریم؟ شفقت می تواند، حلقه ی اتصال باشد، بخصوص از این نقطه نظر که او منصوب شخص بختیار است. یادآور شدم که هیچ رابطه ای بین قره باغی و شفقت هم ندیده ام و می تواند بین آن دو هم رابطه ی بدی وجود داشته باشد و من در این مورد با قره باغی صحبت خواهم کرد. طوفانیان قبول کرد که با اریک فون ماربود ملاقات کند و در مورد خریدهای نظامی مذاکره کند.

تا اواسط بعد از ظهر، تظاهرات به میدان شهیدارسیده بود و حادثه ای رخ نداده بود. به نظر می رسید، جمعیت زودتر از انتظار ما در حال متفرق شدن است. معلوم بود که بیانه ای در شرف صدور نیست و قصد در افتادن با دولت و ارتش هم وجود ندارد. این دو مسأله باور نکردنی بود و موجب آرامش خاطر گروه می شد.

برای خاتمه دادن به کار آن روز، فرصت خوبی بود فکر می کردم که همه ی ما احساسی بهتر از آن روزها که گروهی تشکیل نشده بود، داریم. پیشرفت واقعی رخ داده

بود. کمتر از حد انتظار در خیابانها درگیری رخ داده بود. حالا برای اجرای طرح هایی که ریخته بودیم، چیزی داشتیم که پیش رو بگذاریم. بازهم به آنها هشدار دادم، بررسی کنند که چگونه توانسته ایم کارهای روابط عمومی آن روز را انجام دهیم. باید مطمئن می شدیم که هیچ فرصتی از دست نرفته است، زیرا این امر به همان اندازه اهمیت داشت که خود حوادث داشتند. باید پیامی را که نخست وزیر داده بود، پیدا می کردیم. زیرا به اعتقاد ما همین پیام باعث می شد، افکار عمومی در خیابانها تا حدودی به سمت ما جلب شود. وقتی عازم سفارت شدم. جمعیت در خیابانها به حد طبیعی رسیده بود. وارد سفارت که شدم سفیر سولیوان را در جریان امور گذاشتم و به او گفتم که اینک احساس خوبی دارم. او با من هم عقیده بود و هر دوی ما نسبت به آنچه که اتفاق افتاده بود احساس خوبی داشتیم. برای برقرار کردن تماس امن، زودتر بیرون رفتم و مستقیماً باهارولد براون تماس برقرار کردم. پس از آن که مقداری در زمینه ی حوادث آن روز صحبت کردم، بحث را به بختیار کشاندم و این امکان را که شانس پنجاه - پنجاه برای بقا پیدا کرده باشد، مطرح کردم. گفتم: این حوادث عجیب، کاملاً امیدوار کننده است، اما اگر مطبوعات آمریکا در مورد اعتماد دولت آمریکا نسبت به بختیار، مطلب بنویسند، تاثیر بیشتری برجای خواهند گذاشت. اگر دوستان پر قدرت بگویند بختیار به سمت موفقیت پیش می رود، ارتش، قدری کوتاه خواهد آمد و مطبوعات آمریکا در این جنگ برای جلب قلب و ذهن مردم ایران نقش مهمی خواهند داشت.

به براون گفتم که احساس می کنم مردم ایران از اعتصاب و خودداری از تولید و زندگی کاملاً غیر عادی که دارند، احساس خستگی می کنند. از آشوب ها به تنگ آمده و نشانه ی بهبود اوضاع هستند و اگر بختیار بتواند، تحولی مثبت در زمینه ی اقتصادی به وجود آورد ما پا به آستانه ی موفقیت گذاشته ایم. آنچه که ما به آن احتیاج داشتیم، فرصت و وقت بود. برنامه ای که ما برای فردا تهیه کرده بودیم، برنامه ی خوبی بود، امانی دانستیم، در عمل چگونه خواهد بود که مرحله ی بعدی را بتوان انجام داد. وزیر پرسید که آیا من هنوز بختیار را مردی می دانم که مناسب این شغل باشد؟ گفتم حتی نسبت به گذشته اعتماد بیشتر شده است. سخنان دیروز او و رفتار اخیرش نشان داده است که وی توان انجام کارهایی را که لازم است، دارد. اکثر مشکلات بختیار، ناشی از این است که وی، هنوز يك دولت کاملاً مستقر که از او حمایت کند، ندارد. تظاهر کنندگان و اعتصابیون، هرچه

می توانستند انجام می دادند تا معاونین و وزرا را از وزارتخانه ها بیرون کنند و در این راه، از زور و قوه ی قهریه هم استفاده می کردند. بختیار، احتیاج داشت که از این افراد به عنوان يك دولت استفاده کند.

براون از من خواست به گروه ۵ نفره بگویم و از طریق آنها، به بختیار اطلاع دهم که دولت آمریکا نگران این است که دولت (ایران) گرایش به چپ پیدا کند. وی افزود که واشنگتن مایل نیست بختیار، با دشمنانش دست به ائتلاف بزند. بعد هم فاش کرد که فردا دستوراتی برای من و سولیوان ارسال خواهد شد. این دستورات را شخص کارتر تهیه کرده بود و به محض آماده شدن ارسال می شد. او پیشنهاد هیچ تغییر مهمی را نکرد و افزود که دستورات جدید، ادامه ی دستورات سابق است که به من داده شده است، اما با شرایط جدید تطبیق داده شده اند.

در مورد امنیت شخص من سوال کرد. ظاهراً رئیس جمهوری پیشنهاد کرده بود و او موافقت کرده بود که يك هواپیما در فرودگاه مهرآباد مستقر شود که در اختیار من قرار گیرد، تا در صورت اضطرار از آن استفاده کنم. قبلاً گفته بودم که این کار لازم نیست، زیرا من هواپیمای خودم را در اروپا به حال آماده باش درآورده بودم. دلیل دیگری که احساس می کردم تا حدی امنیت دارم، این بود که تیمسار ربیعی، در برابر فرماندهان نظامی به من قول داده بود، که اگر اوضاع خراب شد، يك هواپیمای نیروی هوایی را برای بیرون بردن من تامین کند. اطمینان کامل داشتم که او این کار را می تواند انجام دهد و خواهد کرد. به هر حال، براون قبول کرد که احتیاجی به اعزام يك هواپیمای ویژه ی آمریکایی برای این منظور وجود ندارد. بار دیگر، از من به خاطر تلاش هایم تشکر کرد و به من اطمینان داد که طبق دستور عمل کرده ام و نباید نگران تغییرات آینده باشم.

این روز یکی از بهترین روزهای من در ایران بود. آن شب را با احساسی، خوشبینانه تر از هر زمان دیگر، به بستر رفتم.

شنبه ۲۰ ژانویه ی ۱۹۷۹ [۳۰ دی ماه ۱۳۵۷]

صبحانه را زودتر خوردم. می خواستم هرچه زودتر، با گروه ملاقات کنم. در میان خبرهای دیروز، خبر نیویورک تایمز بود که با عنوان «ارتش ایران به آرامی در انتظار است»

نوشته بود که ارتش ایران که ساخته‌ی دست سلسله‌ی پهلوی بوده است، آرام‌تر از حد انتظار، نسبت به رفتن محمدرضا شاه پهلوی از ایران، واکنش نشان داده است. به نوشته‌ی این روزنامه، فرماندهان ارتش، آنچه را که شش هفته قبل از آن هرگز نمی‌پذیرفتند، پذیرفته بودند و آن «دستورات يك دولت غير نظامی» بود. در حال حاضر، ارتش به نخست وزیر، امکان داده است تا از حمایت ارتش برخوردار باشد، اما امکان بالقوه‌ی يك کودتای نظامی هم همچنان باقی مانده است. دست کم این نظر، نظر تحلیلگران غرب و اکثر سیاستمداران مخالف بود که آیا آیت الله خمینی يك رژیم جمهوری اسلامی را جایگزین دولت بختیار خواهد کرد یا نه؟ این مطلب را يك آمریکایی کاملاً مطلع، نقل کرده بود که پیش بینی کرده بود، اگر بختیار تا هفته‌ی آینده نتواند مردم را به سر کار بازگرداند، آتش بازی شروع خواهد شد. ارتش نمی‌توانست تا مدتی زیاد بدون نتیجه انتظار بکشد. اگر [امام] خمینی باز می‌گشت و اندیشه‌ی مبارزه با شاه و قانون اساسی او را، رها نمی‌کرد، ارتش نمی‌توانست تحمل کند. امیدوار بودم پیش بینی این خبرنگار درست باشد. زیرا این درست همان چیزی بود که ما طراحی کرده بودیم. این نویسنده ادامه داده بود که افسران ایرانی دلایلی ارائه می‌دهند که چرا ارتش تاکنون زمام امور کشور را در دست نگرفته است. در میان دلایل آنها، پنج دلیل مهم نیز، وجود داشت:

- ۱- وجود این احساس در میان فرماندهان بالای ارتش که يك دولت نظامی جدید، نمی‌تواند شانس بیشتری نسبت به دولت تیمسار اژه‌اری داشته باشد که شکست آن را يك ژنرال به عنوان يك تجربه‌ی ملامت بار توصیف کرده بود.
- ۲- وفاداری به شاه، حتی در غیاب شاه ارتش می‌خواست آرزوهای او را رعایت کند. شاه قبل از رفتن به تیمسارها گفته بود که با کودتا مخالف است زیرا کودتا به مخالفت بیشتر منجر خواهد شد.
- ۳- تیمسارها می‌ترسیدند، سربازان وظیفه که نیمی از ارتش را تشکیل می‌دادند حاضر به همکاری نباشند.
- ۴- کودتای ناموفق هرج و مرج سیاسی و اقتصادی را حکمفرما می‌کرد و روس‌ها از این اوضاع بهره می‌بردند. اکثر تیمسارها شوروی را دشمن اصلی می‌دانستند.
- ۵- فشار آمریکا که وسیله‌ی بختیار اعمال، می‌شد. شدت این فشارها به سختی برآورد می‌شد، حتی اگرچه بیشتر این فشارها مخفیانه اعمال می‌شد. در ادامه‌ی مطلب

آمده بود که ژنرال رابرت هایزر (من) دو هفته است در آن جا است و مرتباً با دوستان قدیم خود در ارتش ملاقات می کند و می گویند این پیام را القا کند که يك كودتا، نه از نظر روحی و نه از نظر جسمی، مورد حمایت و اسنگتن نیست. (خبرنگار این مجله کمی از ماجرا دور بود زیرا من دقیقاً این حرف را نزده بودم. آنچه من گفته بودم، این بود که اگر كودتا بد طراحی شده باشد یا نارس و کال اجرا شود، مورد حمایت آمریکا نخواهد بود.)

در مقاله همچنین آمده بود که این مضمون، از سوی گروه مستشاران نظامی آمریکا با ۱۷۵ عضو زمزمه شده و گروه مستشاران فنی ۴۰۰ نفری آمریکا هم، آن را مطرح کرده اند. لذا از آنجا که تیمسارهای ایرانی می دانند، آمریکا کار عمده ای در جهت جلوگیری از كودتا نمی تواند انجام دهد، ترجیح داده اند به ژنرال هایزر و دیگران گوش فرا ندهند، علت آن هم، دخالت طولانی آمریکا در آموزش دادن نیروهای مسلح ایران است. در این مقاله، اسم سه نفر آمده بود که قرار بود در طرح كودتا دست داشته باشند: تیمسار قره باغی، تیمسار ربیعی، و تیمسار بدره ای. نویسنده نوشته بود، بدره ای نیروهای خود رامهار کرده و فقط آنچه را که شاه گفته است، انجام خواهد داد. من نسبت به این مطلب اطمینان نداشتم. معتقد بودم او توان خارج کردن نیروهای خود و انجام يك كودتا - البته در صورتی که احساس نیاز کند - را دارد.

مقاله ی دیگری در واشنگتن پست آمده بود تحت عنوان: «خوش بینی در مورد مذاکرات ایران». در مقاله آمده بود که این مذاکرات، بین همه ی جناحها ادامه دارد و کارتر معتقد است، این مذاکرات می تواند به ثبات اوضاع در ایران و يك اجتماع ملی منجر شود. این حرف از قول يك مقام آمریکایی درج شده بود. اما برای من تازگی داشت.

پس از صرف صبحانه، عازم ستاد مشترك سدم و بیس از آن خواستار ملاقات فوری با قره باغی شدم. منتظر آمدن بقیه ی اعضای گروه نشده بودم. قره باغی، با درخواست ملاقات فوری من موافقت کرد. اولین سؤال من از او این بود: بیسرفت طرح گمرک چگونه است؟ به من گفت که اجرای آن متوقف شده است.

تقریباً نیمه بیهوش شدم. حتی نمی توانستم باور کنم که آنچه شنیده ام، صحت دارد. گفتم شما که تیمسارها را برای اجرای آن گسیل داشتید، حالا آن را متوقف کرده اید؟ جوابش این بود که اوپوزیسیون فشار را از روی گمرک برداشته است و به کامیون ها اجازه داده است از مرز ترکیه عبور کنند. لذا تیمسارها لزومی برای اجرای طرح ندیده اند.

خشم، سراسر وجود مرا گرفته بود، ادب خود را از دست دادم. این مساله، ضربه‌ی بدی برای من بود. خواستار رسیدگی به این امر شدم که معلوم شود آیا اطلاعات جلسات ما به خارج درز می‌کند، یا نه؟ چگونه اوپوزسیون به این نتیجه رسیده است که باید فشار کاهش یابد؟ آیا این امر تصادفی بود؟ قره باغی به این سؤال جواب نداد. پرسیدم: آیا لغو اجرای طرح با اجازه‌ی بختیار صورت گرفته است؟ اما باز هم جواب نداد. هنوز هم جواب این سؤال را نمی‌دانم. اما هرگز باور نکرده‌ام که بختیار موافق این کار بوده است. وارد کردن غذا به داخل کشور تنها یکی از هدف‌های اجرای طرح گمرک بود. مهم‌تر از آن، قطع ورود اسلحه و مهمات به داخل کشور بود. از هر دو مهم‌تر این که به مردم نشان می‌داد بختیار توان حکومت کردن دارد. با این وجود طرح لغو شده بود.

به قره باغی گفتم که پیش از ظهر، برای شرکت در جلسه خواهم آمد. می‌دانست که دیگر قصد تحقیق او را ندارم. به دفتر بازگشتم و اوراق روی میز کارم را بررسی کردم و دیدم سرگرد «ری برنت» اعلام کرده است که طوفانیان و ربیعی قصد دیدن مرا دارند. بسیار غیر عادی بود، زیرا هرگز به دفتر ما نیامده بودند. آن دو نفر به يك هیات نمایندگی شبیه بودند. وقتی آمدند، از نظر جسمی هر دو متشنج بودند. اولین چیزی که گفتند این بود که قره باغی استعفا داده است. در يك لحظه، به این فکر افتادم که حادثه‌ی خوبی رخ داده است. او به هیچ وجه دل و جرأت انجام کارهایی را که لازم بود، نداشت. اما چه شده بود؟ گفتند که بختیار، دیسب، يك بیانیه انتشار داده است و طی آن اعلام کرده است که او هرکاری که بتواند برای موفق شدن دولت خود انجام خواهد داد، ولی اگر نتواند، ارتش کنترل اوضاع کشور را به دست خواهد گرفت.

گفتند: همین امر باعث شده است قره باغی استعفای خود را تسلیم کند. کاملاً نگران بودند و گفتند که نمی‌بایست چنین شود. این کار فاجعه‌آمیز خواهد بود. آن هم در موقعی که در آستانه‌ی وحدت کامل قرار داشته‌اند. باید فوراً به سراغ قره باغی می‌رفتم و او را مجبور به پس گرفتن استعفا می‌کردم.

گفتم که بهتر است هر سه نفر برویم و صحبت کنیم. اما آنها گفتند: نه ما قبلاً مساله را با حبیب‌اللهی و بدره‌ای مطرح کرده‌ایم و آنها موافقت کرده‌اند حتی. با خسرو داد هم صحبت کرده بودند. همه بر این عقیده بودند که تنها من بروم و قره باغی را ترغیب کنم که استعفای خود را پس بگیرد.

گفتم: هر کدام از شما، می توانید رئیس خوبی برای ستاد مشترك باشید. اما در کمال تعجب، آنها این پیشنهاد را رد کردند.

با صحبت کردن با قره باغی موافقت کردم و هرسه نفر، به سوی دفتر او به راه افتادیم. بدون تشریفات وارد اتاق او شدیم.

از قره باغی پرسیدم که آیا واقعا استعفا داده است. گفت: «رسم نه. اما تلفنی به یکی از رهبران پارلمان اطلاع داده ام که قصد استعفا دارم. او هم به بختیار و دو عضو دیگر پارلمان اطلاع داده است».

قره باغی حاضر به کودتا نبود و حاضر به قبول مسئولیت آن هم نبود.

تند تدم و گفتم: نظامی باید در همین جور زمینه ها صحبت کند. آیا منظور شما این است که نمی خواهید در دولت مسئولیت داشته باشید، یعنی همانطور که من مدت ها تصور آن را کرده بودم. یا این که رنجیده اید که چرا بختیار قبل از مصاحبه ی مطبوعاتی، با شما مشورت نکرده است؟

هر کدام از این دو علت، کافی بود که مردی احساساتی مثل قره باغی را مشوش کند. شاید هم در این مورد، علت آمیخته ای از این هر دو مورد بود. علت واقعی، مورد اول بوده و مورد دوم بهانه.

گفتم: به نظر من استعفا کاملا غیرمسئولانه است. این کار اعلام عدم وفاداری به شاه و کشور است و مطمئن نیستم که خدا هم از این کار شما خوشش بیاید!! گفتم: شما به کشور خود مدیون هستید و باید هر کاری که در توان دارید، برای حفظ بقای آن انجام دهید. این حرف را در حالی می زدم که بقیه هم به ترغیب او مشغول بودند. گفتم: همه ی تیمسارها، می خواهند شما رهبر آنها باشید و نمایندگی آنها را در برابر نخست وزیر داشته باشید. مطمئن نبودم بر او تاثیری کرده باشم. کاملا يك دنده بود و به نظر نمی رسید خرف های ما در او اثر کرده باشد.

علاوه بر آن، با خودم هم دست به یقه بودم، زیرا متقاعد نشده بودم که استعفای او کار بدی باشد.

اظهارات بختیار، دقیق بوده است. او به [امام] خمینی هشدار داده بود که اگر نتواند کاری از پیش ببرد، ارتش راهی ندارد مگر این که وارد عمل شود. شك داشتم قره باغی فشاری را که بختیار تحت آن مجبور به اتخاذ چنین تصمیمی شده بود، درك کرده باشد.

تصمیم گرفتم که، مساله را فوراً با سفیر سولیوان در میان بگذارم. هنوز نسبت به کل ماجرا دودل بودم. بدیهی بود که این استعفا، خللی جدی در تلاش های ما ایجاد می کرد، آن هم در شرایطی که به نظر می رسید بیسترفتی حاصل شده است. در عین حال در ذهن من هیچ تردیدی نبود که اگر قرار باشد کودتایی رخ دهد، رهبری کودتا نباید به قره باغی سپرده شود. لذا اگر آن روز می رسید که کودتایی ضرورت داشته باشد، شخص دیگری باید در رأس کار گذاشته می شد.

در سفارت برای سفیر سولیوان توضیح دادم که طرح گمرک لغو شده است. سولیوان همانقدر تعجب کرد که من کرده بودم. اما به نظر نمی رسید به اندازه ای که من یکه خورده بودم، یکه خورده باشد. همانطور که پیش بینی می شد، واکنش نشان داد. علت بروز این حوادث، نبود اعتماد به نفس در ارتش بود. من با کار روزمره ای که با ارتش داشتم، بیشتر از سولیوان به ارتش اعتماد داشتم. بعد از این که خبر استعفای قره باغی را دادم و هر دوروی سکه را مطرح کردم، به این نتیجه رسیدیم که بهترین راه، باقی ماندن قره باغی در مقام خود است. سفیر به دفتر بختیار زنگ زد و قرار ملاقاتی گذاشت، تا در این مورد، با او صحبت کند. تا آنجا که من می دانستم، بعد از ورود من به تهران، این اولین ملاقات سولیوان با بختیار بود.

وقتی سولیوان عازم دفتر بختیار شد، فرصت را مغتنم شمردم که پیامهای مخابره شده را بخوانم. تلکس وزیر دفاع آمده بود و خط مشی های جدید من در آن ذکر شده بود. گفته بود خطوط اساسی تغییر نکرده است. باید همچنان از دولت بختیار حمایت کرد و از ارتش خواست، در موضع متحدی، همین شیوه را در پیش داشته باشد. در دستورات جدید گفته شده بود که موفقیت رژیم بختیار، محتاج مذاکره با جناح های غیر کمونیست است. بختیار به حمایت های اضافی احتیاج دارد. دست کم به حمایت گروه های مذهبی احتیاج دارد و لذا، مذاکره با این گروه ها مفید است. مساله این نبود که دولت بختیار با [امام] خمینی ائتلاف کند، بلکه بختیار به پایگاهی وسیع تر و حمایتی بیشتر از این احتیاج داشت. بدیهی بود که يك عامل کلیدی در این مانورها، نگرش رژیم نسبت به قدرت های بزرگ بود. هدف من باید این باشد که یا مانع دور شدن نظام از غرب شوم و یا مانع از هم پاشیدن ارتش. هدف اصلی ما، يك ایران با ثبات بود که اصالتاً همداستان غرب باشد. از آنجا که این همان راهی بود که من پیوسته دنبال کرده بودم، کاملاً مطمئن نبودم که دلیل

ارسال دستورالعمل‌های جدید برای من، حه بوده است. شاید سفیر سولیوان پیشنهاد کرده بود: تلاش آمریکا بر این باشد که يك دولت ائتلافی بر امام خمینی تحميل شود و وانسنگتن به طور علنی این نظر را غیر عملی می‌دید.

مسالهی دیگری که مرا منعجب کرده بود، پیامی بود که از سوی سفارت به وزارت خارجه آمریکا ارسال شده بود و در آن، ارنس ایران ارزیابی شده بود. در این پیام گفته شده بود که ارتش ساهنسازی صرفاً يك بپر کاغذی است و توانی ندارد و هر لحظه ممکن است از هم بپاشد. در ارنس، موج فرار به سمت ادامه دارد و هرگاه اوضاع خراب شود، همه‌ی آنها جذب مذهبیهون خواهند شد. اگر امام خمینی باز می‌گفت، همه‌ی ارتس به اومی بیوست. این ارزیابی، بدون ذکر اطلاعات جزئی و تفصیلی که در دست من بود، صورت گرفته بود. اطلاعات موجود در دست من، شامل گزارش‌هایی در مورد روحیه و موقعیت ارتس بود که هر يك از فرماندهان ارنس تهیه کرده بودند. علاوه بر آن، باید نوحسه‌های رنرال گاست و کارمندانس را هم به آن اضافه کرد. دریافته بودم که اگر ارتس به کار گمارده شود، از سس آن برمی‌آید. حتی بارفتن ساه، حارحوب خود را حفظ کرده بود و انضباط خود را از دست نداده بود. مطبوعات، از ۲ تا ۳ هزار مورد، فرار از ارتس، در روز خبر می‌دادند که دقیق نبود.

باقیمانده‌ها بسیار بیشتر از آن بود که مورد نیاز ما بود و کیفیت بالایی هم داشتند. همانطور که تاریخ اغلب نشان داده است، اگر برنامه‌ریزی درست باشد، برای در دست گرفتن امور يك کشور به نیروی زیادی احتیاج نیست. طرح‌های ما بسیار دقیق بود و نیاز نبود انبوهی از نیرو به کار گیریم. اسرانی، دفاع از ناسبسات بود. و با طرح ما، بوده‌ها نمی‌توانستند امیدوار به تکان دادن ارتس از جای خود باشند. ما قصد نداشتیم بر سهرها سلطه پیدا کنیم. سلطه‌ی ما بر سهرها، هم به نیروی زیادی احتیاج داشت و هم تلفات سنگینی به بار می‌آورد. راه ما، راهی ساده‌تر و موثرتر بود.

فکر کردم بهتر این است که بی‌درنگ با وزیر دفاع تماس بگیرم. می‌خواستم به او بگویم در این جا چه می‌گذرد و قبل از آن که چشم بسته به حاه بیفتد و یا اطلاعاتی به خارج درز کند، ماوقع را به او اطلاع دهم. وقتی تماس گرفتم، وزیر در دفترس نبود و من با «چارلز دانکن» (Charles Duncan) معاون وزیر صحبت کردم.

جزئیات مصاحبه‌ی مطبوعاتی بختیار و تانیر آن بر قره‌باشی را سرح دادم. دانکن

پرسید که تاثیر آن بر فرماندهان دیگر چه بوده است؟ گفتم: بسیار عصبانی هستند و از ما خواسته اند تا از استعفای قره باغی جلوگیری کنیم. با توجه به این که ربیعی و طوفانیان کار خود را به خوبی انجام داده بودند، باید حمایت آنها را از قره باغی جدی تلقی می کردم. دانکن پرسید که اگر قره باغی استعفا دهد، چه کسی برای احراز مقام او مناسب ترین است؟ گفتم: آمادگی ندارم که در حال حاضر به این سؤال پاسخ دهم. به محض آن که با سولیوان صحبت کردم دوباره تماس می گیرم.

سولیوان که بازگشت، از حرف زدنش معلوم بود که موفق شده است. بختیار با پس گرفته شدن استعفای قره باغی موافقت کرده بود. خود او، اینک کار ترغیب قره باغی را برای پس گرفتن استعفا بر عهده گرفته بود.

تلفن زنگ زد، دانکن و ژنرال جونز با نگرانی منتظر گزارش اوضاع بودند. موفقیت سولیوان را به اطلاع آنها رساندم و مکالمه تمام شد. نیم ساعت بعد، جونز دوباره روی خط آمد و در مورد اقدامات فردای وزیر دفاع صحبت کرد. فرصت را مغتنم شمردم که بگویم، گزارش ارزیابی سفارت را در مورد ارتش ایران خوانده ام و کاملاً با آن مخالفم. توضیح دادم که چرا. ارتش به دلیل هوشیاری، رفتار توأم با انضباط در جریان تظاهرات و تعداد کم فرار، برخلاف تصور سولیوان، با بحران روبرو نیست. روحیه ی بد در يك ارتش تقریباً قابل کنترل نیست. زیرا خود همین افراد هستند که اجازه ی بهبود روحیه را نمی دهند. اما اگر [امام] خمینی، همین الان به کشور بازگردد، اوضاع خطرناک خواهد شد.

نگرانی خودم را در مورد فقدان پیچیدگی در میان سران ارتش و وجود عدم اطمینان نسبت به قره باغی و این که آیا به مداخله ی سیاسی نیاز هست یا نه، اعلام کردم. بهترین راه، این بود که همه ی تصمیمات را بختیار بگیرد و همه ی ما با این امر موافقت داشتیم. امروز چند حادثه مهم دیگر هم رخ داده بود. اول این که، بختیار، ۱۶۰ زندانی سیاسی را آزاد کرده بود و من با احساس غریبی این جریان را دنبال کرده بودم. بختیار می کوشید، جو کشور را لیبرالیزه کند. این کار، در اصول خوب بود، اما بسیاری از این زندانیان در دسر درست کن های واقعی بودند و ما مطمئن نبودیم که آنها را دوباره در خیابانها ببینیم.

دوم این که، آیت الله شریعتمداری در امور گمرک تغییراتی اعلام کرده بود و گفته بود چون ما یحتاج، جداً در بازارها وجود ندارد، در امور گمرک تغییراتی صورت گیرد. این حرف

در مورد کالاهای اساسی مثل مواد غذایی کودکان صدق می‌کرد و آیت‌الله به همین دلیل خواستار ترخیص کالاهای مورد نیاز مردم بود. او یکی از میانه‌روترین آیت‌الله‌ها بود و در ارتش، دوستانی داشت. اما يك بار دیگر به این فکر افتادم که آیا اوبوزیسون بیناسینس از وجود طرح‌های ارتش برای در دست گرفتن گمرک اطلاع داشته است؟ گرچه آیت‌الله شریعتمداری، هرگز به عنوان يك عضو اوبوزیسون مطرح نبود و ارتباطات او با شاه و ارتش، او را، به يك عنصر محافظه‌کار تبدیل کرده بود.

سوم این که منوچهر رزم آراء وزیر بهداشتی و بهزیستی به رسانه‌ها گفته بود که وزارتخانه‌ی او ورشکسته است. گفته بود که بودجه‌ی سالانه‌ی این وزارتخانه، ۱۰۰ میلیون ریال است که حیف و میل تنده است، تا آنجا که وی مجبور به قرض گرفتن برای پرداخت هزینه‌های جاری شده است. پول بزرگان و داروخانه‌ها هشت ماه پرداخت نشده بود. دولت از سپتامبر گذشته پول‌های خود را جمع‌آوری نکرده بود و او نگران شده بود. دکتر رزم آراء همه‌ی تقصیرها را به گردن فساد وزیران گذشته انداخته بود، او به آمریکا حمله کرده بود که مرکز کامپیوتر، تا به حال ۱۰۰ میلیارد دلار ظرف دو سال گذشته بلعیده و هنوز تا مرحله‌ی آغاز به کار، راه زیادی در پیش دارد و در کنار آن هم ۲۰۰ آمریکایی با حقوق‌های بالا مشغول کارند، اما حمله‌های او، همگی متوجه وزیران پیشین بود که شیوه‌ی تجملی در پیش گرفته بودند. دکترها مریض‌های خصوصی را با هزینه‌های زیاد عیادت می‌کردند و سیستم را ناراحت می‌کردند.

حقیقت، این بود که این فساد در همه‌ی بخش‌ها در جریان بود و علت آن هم فرو پاشیدن اقتصاد بود. به عقیده‌ی ما راه جبران آن، افزایش تولید نفت بود که باید اول راه صادرات آن را پیدا می‌کردیم. در طرح‌های خود برای در دست گرفتن صنعت نفت محاسبه کرده بودیم که سطح تولیدی که بتواند نیازهای کشور را تامین کند و صادرات را هم به راه اندازد، حدود دو میلیون بسکه در روز است. تا این زمان تولید روزانه، کمتر از يك میلیون بود.

تا زمانی که این تولید تغییر نمی‌کرد، اقتصاد همین راه فاجعه‌آمیز را در پیش رو داشت. گزارش‌های رسیده، حاکی از این بود که شهر مذهبی قم، از روز جمعه زیر قوانین کامل اسلامی قرار گرفته بود. اطمینان پیدا کرده بودیم که ارتش تا روز پنجشنبه اوضاع را در دست داشته است. در گزارش رسیده، آمده بود که نیم میلیون نفر، روز جمعه علیه

حکومت نظامی اعتراض کرده بودند و سربازان از صحنه خارج شده بودند. برای برنامه ریزی های ما، این حادثه، فاجعه آمیز یا مهلك نبود، زیرا در قم چیزی وجود نداشت که به درد دولت بخورد، لذا لزومی نداشت که اقدام سرکوب کننده ای صورت گیرد. باید توان خود را برای مراکز مهم تر و اساسی تر حفظ می کردیم. اما اوضاع در حال انفعال بود. به نقطه ای رسیده بودیم که همه روزه تظاهرات برپا می شد.

تنها تفاوت، تعداد افراد شرکت کننده در تظاهرات بود. از روزی که [امام] خمینی روز ۱۹ ژانویه (۲۹ دیماه) را روز ویژه ی اعتراض خوانده بود، تظاهرات پر سروصداتر شده بود، حتی روزهای بعدی هم همه روزه هزاران نفر که بیوسته سروصدای زیادی داشتند تظاهرات می کردند و شب ها برنامه ی شعار دادن براه بود که همزمان با آن تیراندازی های سلاح های خودکار آغاز می شد.

نسب را با اریك فون مار بود بودیم. سالها بود که با هم دوست بودیم. در ماموریت های مهم و برنامه های فوق العاده با هم کار کرده بودیم. وقتی که جیمز سئلزینجر وزیر دفاع بود، امریکا تصمیم گرفته بود، توان نظامی خود را در کامبوج بالا ببرد. سئلزینجر، من و اریك، را مامور این کار کرد که با سفیر امریکا در کامبوج دین (Ducan) روی برنامه ریزی يك طرح برای بالا بردن تعداد افراد نیروی هوایی کامبوج کار کنیم. اگر قرار بود کاری صورت گیرد و کار خوب و سریعی باشد، اریك مرد مناسبی بود. نسکیبایی در مورد کارهای مربوط به دیوانسالاری را نداشت. فوراً به قلب ماجرا می زد. مرد بسیار روشنی بود. طرح بعدی ما، خروج امریکاییان از سایگون بود. با دو، سه نفر وارد شد تا بیشترین تجهیزات ممکن را که به امریکا تعلق داشت، قبل از سقوط سایگون، خارج کند. یکی از آخرین تماس های او را پس از بر کردن يك هواپیما به یاد دارم. با من که صحبت می کرد، صدای تیراندازی شنیده می شد و صدای انفجار بمب هم به گوش می رسید. گفتم ول کن و فرار کن، اما اریك گفت: نه يك هواپیمای دیگر هم بر می کنیم بعداً فرار می کنیم. او، هرگز يك دقیقه را هم هدر نمی داد.

از دیدن اریك (در تهران) خوشحال بودم، می توانستم با وی در مورد همه ی جوانب این اوضاع مبهم صحبت کنم. باید توضیح می دادم که هیچ عامل سازمان یافته ای در ایران وجود ندارد که بتواند با او در مورد برنامه ها صحبت کرد. ارتش، آه در بساط نداشت و آنقدر گرفتار حوادث و مشکلات روزمره بود که وقتی برای دورنگری در دست نبود. طوفانیان، از

مقید کردن خود به تعهدات اکراه داشت. من فکر نمی‌کردم که او حاضر بشود یادداشت تفاهمی را برای آینده امضاء کند. اما، اریک برای طوفانیان کاملاً شناخته شده بود و اگر قرار بود قره باغی برای تسریع امور وارد عمل شود، طوفانیان، اریک را می‌شناخت. به هر تقدیر، دیدار اریک را فرصت خوبی می‌دانستم که در عین حال، می‌توانست در بازگشت به آمریکا گزارش دست‌اولی را از اوضاع، با خود ببرد، و انسنگتن تا آن روز هنوز نفهمیده بود که دولت، به جز در مورد سیاست نظامی، چه کنترل ضعیفی بر اوضاع دارد.

یکشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۷۹ [اول بهمن ماه ۱۳۵۷]

صبحانه را با سفیر و اریک خوردم. هیچکدام از ما، زمینه‌ای برای خوش بینی نداشتیم. به سادگی نمی‌سند، طرحی برای مرحله‌ی بعدی ریخت. اریک با طوفانیان قرار ملاقات داشت. من هم باید در ساعت ۸/۳۰ با گروه ملاقات می‌کردم. تصمیم داشتم یک بازی ایرانی به راه اندازم. منتظر شدم تا قره باغی مرا احضار کند. دیروز، در مورد استعفاء، در برابر او خودم را خیلی کوچک کرده بودم و احساس می‌کردم، امروز این اوست که باید قدم اول را بردارد. همین طور شد. خبر دادند که قره باغی می‌خواهد فوراً مرا ببیند. بدره‌ای و ربیعی، قبلاً با هلی‌کوپتر آمده بودند. زیرا دیگر رانندگی در شهر مشکل شده بود. دفتر حبیب‌اللهی، نزدیک بود و او با اتومبیل آمد، طوفانیان هم همینطور.

وارد که شدم گروه را اطراف ربیعی دیدم. ربیعی روزنامه‌ای به دست داشت و متشنج بود. روزنامه را به سمت من تکان داد. من پرسیدم چه شده است؟ تیر روزنامه را نشان من داد که: «امام خمینی روز جمعه وارد تهران می‌شوند».

روزنامه‌ی تهران جورنال بود. نوشته بود که رهبر تبعیدی روحانی، روز جمعه بازمی‌گردد و در نظر دارد، نمازگزاران جمعه را در مسجد تهران پیشنمازی کند.

همه‌ی اعضای گروه به عینه نگران بودند و مثل همیشه، ربیعی نگران‌ترین فرد بود. ربیعی، همیشه خودش را بیشتر از بقیه، نگران نشان می‌داد. طوفانیان هم همان خاصیت را داشت، اما فرق او با ربیعی در این بود که طوفانیان کنترل خودش را در دست داشت و از احساسات خود عمداً استفاده می‌کرد. قره باغی همیشه خویشتن‌دار بود، اما گاهی، کمی از کوره درمی‌رفت، مثل امروز صبح. بدره‌ای عموماً آرام بود و جمع و جور. حبیب‌اللهی

کنترل کامل خود را همیشه در دست داشت، اما همه‌ی آنها چهره‌ای شکست خورده و ناامید داشتند.

در خبر آمده بود که همه‌ی شواهد در پاریس نشان می‌دهد که آیت‌الله آماده‌ی بازگشت است. آیت‌الله تاریخ بازگشت خود را مشخص نکرده است، اما خطاب به مردم ایران اعلام کرده است که: «من به زودی به شما خواهم پیوست و به حول الهی چند روز دیگر در خدمت شما خواهم بود.» ظاهراً، دکتر ابراهیم یزدی، یکی از مشاوران اصلی او، روز سفر را مشخص کرده بود. در خبر آمده بود که آمدن آیت‌الله، دولت را دچار دردسر خواهد کرد. یک مشاور بختیار گفته بود که او حاضر است به [امام] خمینی بپیوندد، اما [امام] خمینی نظر مساعدی نسبت به دولت بختیار ندارد. اگر بین دو طرف توافقی حاصل نشود، یا دست کم بین [امام] خمینی و ارتش آشتی برقرار نشود خشونت‌ها و درگیری‌ها دوباره از سر گرفته خواهد شد.

یزدی هشدار داده بود که یک شورای ۵ نفره‌ی انقلاب فوراً جای شورای نیابت سلطنت را خواهد گرفت. صحبتی هم از ملاقات آیت‌الله با (سیدجلال) تهرانی، رئیس شورای نیابت سلطنت نبود که روز پنجشنبه به پاریس رفته بود. گزارش شده بود که «رمزی کلارک» (Ramsey Clark) دادستان پیشین کل آمریکا، (در دوره‌ی جان کندی) به پاریس می‌رود تا بکوشد با [امام] خمینی ملاقات کند.

این امر، بر من تأثیری واقعی داشت. اینک مسأله‌ای در پیش بود که به توجه ویژه، احتیاج داشت. ترشحات آدرنالین من، (که در موقع عصبانیت شدید انسان، از غده‌ی فوق کلیوی ترشح می‌شود) به شدت زیاد شد. همه‌ی اعضای گروه معتقد بودند: اگر [امام] خمینی روز جمعه بازگردد - که پنج روز دیگر به آن مانده بود - لحظه‌ای که پای او به خاک ایران برسد، عمر رژیم شاه پایان می‌یابد و جان همه‌ی وابستگان به شاه هم، فنا می‌شود، ارتش از هم می‌پاشد.

برای جلب توجه آنها، مجبور بودم، یکباره، سرو صداهای بیاندازم و کاری کنم که حواس آنها جمع شود. گفتم که من در تمام مدت قبل از رفتن شاه فکر کرده‌ام، اگر آنها (فرماندهان ارتش) متحد نباشند، خود من هم، ایران را ترک می‌کنم. گفتم که خود من هم کارهای مهمتری دارم. ما در آمریکا، مسایل دفاعی خودمان را داریم. خوشحال خواهم شد که به آنها کمک کنم، اما اگر به من کمک نشود، فوراً به اشتوتگارت و سر کار خود.

باز می‌گردم.

اولین کسی که با من سناخ به سناخ شد، ربیعی بود. با حالتی کاملاً احساساتی گفت: اگر آمریکا به شدت از آنها حمایت می‌کند، چرا من کاری نمی‌کنم که [امام] خمینی را در خارج نگاه دارم. ربیعی می‌خواست طوری حرف بزند که اهمال کاری من را برساند. همیشه قبل از جواب دادن به او، قدری فکر می‌کردم. اما این بار خیلی آرام گفتم: همانطور که خوب می‌دانید، این کار از وظایف دولت ایالات متحده نیست. اگر ارتش تا این حد علاقه دارد که [امام] خمینی را حذف کند، چرا به کسی بول نمی‌دهد که او را بکشد؟ هیچ عکس‌العملی نشان داده نشده. احساس کردم حرف من بکاری بوده، کار خودش را کرده است و می‌توانیم کار خود را شروع کنیم.

رو به قره باغی کردم و گفتم که شما، يك توضیح به من بدهکار هستید که بگویید چرا قصد استعفا داشتید؟ در ضمن می‌خواهم قدردانی خود را از این موضع اعلام کنم که شما آنقدر مرد بودید که نظر خود را تغییر دهید. خیلی رك و پوست‌کنده صحبت‌های خودش را با بختیار شرح داد. حرف‌های او همان بود که سفیر سولیوان گفته بود. من، می‌دانستم که حرف‌هایش صادقانه است. گفتم که گله‌ی او از بختیار، این بوده است که او به عنوان رئیس ستاد مشترك، از آنچه که بختیار انجام می‌دهد، مطلع نبوده است. نخست وزیر سخنانی را علنی کرده بود که قبل از آن با ارتش هم‌آهنگ نکرده بود. برخی از اظهارنظرهای او بر ارتش تأثیر مستقیم داشت و آنها حسداری دریافت نکرده بودند. بار دیگر بختیار يك استاندار دیگر در جنوب را با يك نظامی تعویض کرده بود، بدون آن که با قره باغی مشورت کند.

می‌توانستم بفهمم، که قره باغی، دلیل کافی برای رنجیده شدن داشته است. اما واکنش او شدید بوده است. مطمئن بودم آنچه مایه‌ی نگرانی و استعفای او شده، وحشت از این بوده است که قرار باشد يك کودتای نظامی را هدایت کند. اما در مجموع، آنچه رخ داده بود، فاجعه نبود، زیرا دست کم غبارهای موجود بین دو مرد را برطرف کرده بود و راه را، برای مکالمات منظم‌تر بین آنها هموار کرده بود.

در مورد آماده بودن طرح‌ها سوال کردم. گفتند که بررسی آنها مناسب است، زیرا دیشب شورای امنیت ملی تشکیل جلسه داده بود. بختیار از آنها خواسته بود که دو مطلب را گزارش دهند: اول، موقعیت نیروهای مسلح و دوم موقعیت طرح‌های آنها. آنها سرگرم

دریافت اطلاعات از سراسر کشور در مورد روحیه و انضباط ارتش و تعداد فراریان بودند. از کار اجرای طرح‌ها خوشحال بودند و احساس می‌کردند که سرانجام موقعیت خود را درك کرده‌اند و حالا هم کار پالایش طرح‌ها ادامه داشت. به نظر می‌رسید از آنچه که برای گزارش دادن به بختیار در دست داشتند، خشنود بودند. یادآوری کردم که اگر طرح‌ها به موقع اجرا نشوند، به درد نمی‌خورند. علاوه بر آن، گفتم که هنوز علت لغو طرح گمرك را نمی‌دانم. هیچ کس هم توضیحی نداد. یادآوری کردم که مسالهی بازگشت [امام] خمینی را عاقلانه بررسی خواهیم کرد. باید نظرات خود را اصلاح کنند و شاید این حقیقت را بپذیرند که اگر [امام] خمینی خواست به عنوان يك رهبر مذهبی بازگردد، حرکتی قانونی انجام داده است. اصرار کردم که با رهبران مذهبی، همکاری بیشتری انجام دهند، تا دست کم هر دو طرف بتوانند یکدیگر را درك کنند و ابوزیسیون دریابد که ارتش اهل معامله است. مدعی شدند که بحث بطور مداوم با جناح‌های مخالف ادامه دارد، ولی بیهوده بوده است. تقریباً غیرممکن بود که (رهبران نظامی) در مورد بازگشت [امام] خمینی حرف بزنند، فکر کنند و یا طرحی بریزند.

اگرچه تهران جورنال نوشته بود که آمریکا و ارتش می‌خواهند سریعاً عمل کنند. باید طرح‌هایی تهیه می‌کردیم که بر پایه‌ی حرکت‌ها و بحران‌های گذشته و رفع تنش‌ها باشد، مانند زمانی که نیروهای نظامی را از خیابان‌ها بیرون کشیدیم، اما به حال آماده باش باقی ماندیم و آنها را زیر کنترل گرفتیم.

يك نشانه‌ی دلگرم کننده، این بود که اکثر وزیران، امروز در دفاتر کار خود حاضر شده بودند، چیزی که هرگز در دولت کنونی سابقه نداشت. تعداد کسانی که سر کار حاضر شده بودند، بیشتر از هر زمان دیگر بود.

برخی از رهبران اعتصابیون، مردم را تشویق کرده بودند که در چارچوب محدود، به کار بازگردند و صرفاً امور مربوط به داخل کشور را انجام دهند. بانک‌ها صرفاً امور داخلی را انجام می‌دادند و در موارد استثنایی امور ارزی هم انجام می‌دادند. پالایشگاه‌ها بیشتر از آن که برای مصارف خارجی پالایش کنند، فرآورده‌های مورد مصرف داخل را پالایش می‌کردند، اما هرگز قادر به تامین مصارف داخل نبودند، تا چه رسد به صادرات.

پیشنهادی جدی مطرح کردم که در شورای امنیت از نخست وزیر بخواهند يك تظاهرات به طرفداری از دولت به راه اندازد. آن‌ها از ترس شکست با اکراه با پیشنهاد من

برخورد کردند. گفتم اگر سس نفر هم به داخل خیابانها آورده شوند، تانیر مرئی بیشتری خواهد داشت تا آنچه که تا به حال در جهت نشان دادن حمایت صورت گرفته است. فکر می‌کردم مفید است، زیرا میلیون‌ها نفر بودند که از دولت قانونی، حمایت می‌کردند. سرانجام موافقت کردند، تا مساله را در شورای امنیت ملی بررسی کنند. در تلاش‌های خود برای پرداخت حقوق نظامیان به صورت نقدی به موفقیت مهمی دست یافته بودیم. دولت بدون کنترل بر بانکها تا به حال نتوانسته بود حقوق نظامیان را بپردازد. حقوق‌های قبلی به صورت طرح‌های کامپیوتری به حساب آنها ریخته می‌شد که در حال حاضر امکان‌پذیر نبود، زیرا بانک‌ها عمل نمی‌کردند. تصمیم گرفتیم بول را در خارج از کشور چاپ کنیم، با هواپیما به داخل بیاوریم و حقوق ارتشیان را نقداً بپردازیم. این طرح عملی شد و طبیعتاً نتیجه‌ی خوبی هم داد.

در مورد وضع سوخت صحبت کردیم، زیرا هنوز ذخایر زیادی در ارتس داشتیم. گزارش‌های رسمی، حاکی بود که بالایسگاه نهران روزانه ۲۰۰ هزار بشکه بالاینس دارد. در آبادان تلاش برای رها شدن از سر نفت‌های سنگین ادامه داشت. تا امروز يك نفتکنس برنده بود و دیگری در حال بارگیری بود. اگر این نفت سنگین را خارج می‌کردیم، توفیق بزرگی به دست آمده بود، زیرا نتیجه‌ی آن، بالا رفتن توان بالاینس بالایسگاه آبادان از ۱۶۰ هزار تا ۲۴۰ هزار بشکه در روز بود. حوزه‌های نفتی جنوب هم روزانه ۴۷۵ هزار بشکه نفت در روز، تولید می‌کرد. اما همه‌ی این مجموعه، تنها ۵۰ درصد مصارف زمستانی داخل را تامین می‌کرد.

گروه با شرکت ملی نفت ایران رابطه داشت، زیرا نیروی دریایی در کار اداره‌ی حوزه‌های نفتی، شرکت را کمک می‌کرد. اما با این وصف نمی‌توانست کاری کند که تولید بالا برود. گزارش‌های مطبوعاتی حاکی بود که از يك شرکت فرانسوی خواسته شده است حوزه‌های نفتی را اداره کند. این امر باعث شد که فرصت طلبانه در مورد رابطه‌ی فرانسه و آیت‌الله خمینی شایعاتی بر سر زبانها بیفتد.

هیچ اقدام دیگری در این زمینه، نمی‌شد انجام داد، زیرا، به نظر می‌رسید آنچه را که می‌توانسته‌اند، انجام داده‌اند. در زمینه‌ی نفت هم، آماده‌ی کار دیگری نبودند، زیرا به اعتقاد آنها اگر تولید بالا می‌رفت مساله، خود به خود حل می‌شد. اما کنترلی بر نفت وجود نداشت و وضع نفت، هم برای اقتصاد و هم برای امور دفاعی به وخامت گرائیده بود.

حقیقت این بود که شرکت ملی نفت ایران، تمایلی به دولت بختیار نداشت و مصمم بود که در میزان تولید و نحوه‌ی توزیع آن، کنترل داشته باشد. راه قطع دخالت اوپوزیسیون، دخالت گروه و وارد شدن ارتش در اداره‌ی این تاسیسات بود.

در بازگشت به سفارت، به سراغ پیغام‌های وارده و صادره رفتم و اخبار آن روز را بررسی کردم. در نیویورک تایمز و واشنگتن پست مطالبی نوشته شده بود، اما آنچه که نظر مرا به خود جلب کرد، مقاله‌ای بود که در پراودا نوشته شده بود. پراودا نوشته بود که هدف از سفر من به تهران، جلوگیری از به قدرت رسیدن نیروهای انقلابی و انجام اقدامات تند بوده است. این گونه، اظهارنظرها، می‌توانست، تهدیدات، علیه امنیت جانی مرا افزایش دهد. زیرا هرچه آنها می‌نوشتند، فوراً وارد مطبوعات ایران می‌شد و از رادیو ایران هم پخش می‌شد.

در گزارشی که (آن شب) به هارولد براون وزیر دفاع دادم، گفتم که از حوادث دیروز، این نتیجه حاصل می‌شود. که بین قره‌باغی و بختیار تفاهم بیشتری حاصل شده است. وزیر پرسید که آیا در مورد انسجام ارتش، مطلب جدیدی دارم و آیا واقعا در ارتش انسجام و همبستگی وجود دارد؟ در مورد قره‌باغی، اظهار تردید کردم، اما گفتم که به بدره‌ای، ریعی و طوفانیان اعتماد کامل دارم. هر کدام از آنها، در صورت لزوم می‌توانست کنترل اوضاع را در دست بگیرد.

گزارش جلسه‌ی صبح را هم دادم و گفتم که اعضای گروه، خبر بازگشت [امام] خمینی را به من داده‌اند و خواستار آن شده‌اند که آمریکا کاری انجام دهد. احساس می‌کردم که موافقت کرده و آرزو می‌کند ای کاش کاری باشد که آمریکا بتواند انجام دهد، اما به من دلخوشی نداد. گفتم که باز هم مساله را بررسی خواهد کرد. من گفتم که بازگشت روز جمعه‌ی [امام] خمینی خیلی زود است و درخواست کردم که دست کم از فعالیت‌های او مطلع شوم. براون قول داد که نظارت بر فعالیت [امام] خمینی را افزایش دهد تا اطمینان یابد که در مورد بازگشت [امام] خمینی غافلگیر نشویم.

وزیر دفاع سپس، از (حضور) ارتش آمریکا در منطقه، صحبت کرد و پیشنهاد کرد که بخشی از نیروهای آمریکا و اروپا، به حال آماده باش در آیند. من مخالفت کردم و گفتم که حضور نیروهای دریایی آمریکا در اقیانوس هند و ورود هواپیماهای اف - ۱۵ آمریکا به عربستان سعودی، در حال حاضر کافی است و باید تعادل را حفظ کنیم و حدی برای اقدام

بعدی ارتش آمریکا در زمان تهدید خارجی حفظ کنیم. نگران مراکز استراق و جاسوسی آمریکا در ایران بود. مطبوعات گزارش داده بودند که یکی از این ایستگاهها، کار می کند و دیگری تعطیل شده است. به او گفتم که سفیر سولیوان و من از نزدیک اوضاع را زیر نظر داریم.

براون آنگاه، چیزی گفت که برای مدتی، مرا شگفت زده کرد. نگرانی خود را از این امر ابراز کرد که ژنرال های ارتش ایران ثابت کرده اند که ضعیف هستند و کمتر از حد امید و انتظار ما، از دولت (بختیار) حمایت می کنند. کمی جاخوردم، اما فوراً دریافتم که او گزارش سفیر سولیوان را که بعد از ملاقات با بختیار و قره باغی نوشته، خوانده است. بطور کلی این گزارش در مورد نیروهای مسلح تعارف آمیز نبود. حتی رهبران ارتش هم از چنین حرفی خوششان نمی آمد. من با این نظریه تا حد زیادی مخالف بودم. قسمت اعظم آن نادرست بود. من که هر روز، با ارتش، در تماس بودم، می دانستم که ارتش در بسیاری موارد درست تصمیم گرفته است. آنها در برابر نیروهایی که مشکل آفرینی کرده یا قانون شکنی کرده بودند، اقدامات خشن و دقیقی انجام داده بودند. راه طولانی در جهت دادن آگاهی به نظامیان بیعوده بودند. در حقیقت یکبار دیگر با انتشار روزنامه ای نظامی برای مقاصد خاص، پاروی سنت های گذشته گذاشته بودند. آن ها در بعضی زمینه ها که در گذشته نادیده گرفته شده بود به توانایی هایی رسیده بودند.

با تمام شدن مکالمه، به فکر پیشنهاد براون در زمینه افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه افتادم. اگرچه هنوز، خیلی از صحبت های ما نگذشته بود، تصمیم گرفتم نظراتم را روی کاغذ بنویسم و صبح فردا به صورت يك پیام مخابره کنم. وزیر گفته بود که رئیس من (الکساندر هیگ) خواهان افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه شده است. هیگ، پیشنهاد کرده بود که ناوهای هواپیمابر آمریکا به منطقه اعزام شوند و نیروهای آمریکایی اضافی به منطقه فرستاده شوند و نیروهای مستقر در اروپا به حال آماده باش جدی تر درآیند. لذا تصمیم گرفتم، پیامی برای الکساندر هیگ بفرستم و پیام مشابهی را هم برای براون تا این که هر دو از نظریات من آگاه شوند.

در پیام خود، دو احتمال را مطرح کردم. اول این که به نظر من، برای افزایش حالت آماده باش، هنوز زود است. باید صبر کرد تا اینکه شواهد متقن تری پیدا شود، مبنی بر این که تهدیدات خارجی افزایش یافته است.

این حقیقت داشت که نیروهای غیردوست در اطراف کشور مثل لاشخورها در حال پرواز و آماده‌ی حمله بودند. خطر تهدید خارجی از سوی عوامل چپ هم در حال افزایش بود. اما باید برگ برنده‌ی خود را برای روزی نگاه داریم که تهدیدات، بیشتر شود. دوم این که، هرگاه زمان عمل فرا رسد تا نیروها و ناوهای هواپیمابر به منطقه اعزام شوند، باید درخواست بختیار را، جامه‌ی عمل ببوشانیم که حضور آمریکا را خیلی مرئی و عیان نکنیم. قطعاً در صورتی که منطقی عمل نمی‌کردیم، نتیجه‌ی منفی داشت، مگر این که، خطر واقعاً وجود داشته باشد. اوپوزیسیون، بختیار را عروسک خیمه‌شب‌بازی آمریکا می‌دانست و احساسات ضد آمریکائی زیادی متوجه او می‌شد. اگر هم قرار بود کاری صورت داد، باید همه جانبه و وسیع باشد. افزایش محدود نیروها، ممکن بود تاثیری داشته باشد، اما ترس همه را از این گونه اقدامات می‌ریخت.

به اعتقاد من، آمریکا باید تهدید واقعی را می‌شناخت. خطر بالقوه‌ی اصلی که به فاجعه‌ای برای آمریکا منجر می‌شد، بازگشت سریع [امام] خمینی به ایران بود. اگر امروز تعداد زیادی از افراد ارتش، به شاه وفادار مانده بودند، تعداد قابل توجهی هم بودند که طرفدار [امام] خمینی بودند و تعداد کمی هم کمونیست. نیروهای مسلح متقاعد شده بودند که بازگشت [امام] خمینی، به معنای پایان مطلق حیات شاه است.

فرصت را مغتنم شمردم که چند احتمال را بررسی کنم. از بهترین و مقبول‌ترین آنها شروع کردم که غیرمحمتمل‌ترین آنها هم بود و آن این که [امام] خمینی در نقش یک رهبر مذهبی بازگردد، نه این که به محض ورود، گلیم را از زیر پای بختیار بکشد. حتی، در چنین موردی هم واکنش ارتش غیر قابل پیش‌بینی بود. اما، انتظار داشتم که ارتش محکم بایستد. و هیچ اقدامی صورت ندهد.

طرف دیگر تصویر، این بود که [امام] خمینی، به محض ورود، شاهرگ بختیار را می‌فشرد. در چنین زمانی، واکنش ارتش، بستگی زیادی به واکنش بختیار داشت. اگر بختیار دستور می‌داد، ارتش به حمایت از او، کاری صورت دهد، ارتش (به اعتقاد من) اطاعت می‌کرد. به اعتقاد من در چنین موردی ارتش موفقیت چشمگیری در تامین امنیت مناطق حیاتی و مراکز حساس قدرت، از جمله آب، ارتباطات، نفت و گمرک به دست می‌آورد که تلفات و خونریزی‌های آن قابل ملاحظه بود.

اگر بختیار، از ارتش استفاده نمی‌کرد و فقط از ارتش می‌خواست که قدرت را در

دست بگیرد، واکنش ارتش متفاوت بود. قره باغی احتمالاً در چنان مرحله‌ای جا می‌زد و فرماندهان سه نیرو، بیشترین تلاش خود را، مصروف می‌داشتند که بتوانند زمام امور کشور را در دست گیرند. احتمالاً تعداد کمی از افسران ارشد، راه قره باغی را می‌پیمودند. مسأله‌ی واقعی، این بود که حتی اگر، ارتش در به دست گرفتن قدرت موفق می‌شد، بعداً چه کاری باید صورت می‌گرفت؟ آیا آنها کسی را داشتند که واجد شرایط برای رهبری يك دولت و اداره‌ی کشور از نظر سیاسی و اقتصادی باشند؟

می‌خواستم که، هیچ‌را، از نظرات خودم در این مورد مطلع کنم. چرا که نظرات من هم، اظهارنظری در مقابل نظرات خود او بود و هم، به این علت که وی از نزدیک با فرانسوی‌ها کار کرده بود و به نظر می‌رسید که در معادله نوشتن دقت بیشتری دارد، برایش اهمیت داشت.

شب را با همان دعا و آمیدی به پایان بردم که همیشه و هر سبب در سرم بود و آن این که، فردا روز جادویی باشد و ما بتوانیم ارتش و بختیار را واقعاً یابیم به حرکت واداریم. تا به حال، شرایط بهبود یافته، انقدر به ما اطمینان نمی‌داد که آن را محصول حرکت ارتش یا بختیار تلقی کنیم. این رهبران او بوزیسیون بودند که آماده‌ی بهبود شرایط بودند و می‌دانستند که کنترل اوضاع در دست آنهاست و می‌دانستند، این آنها هستند که می‌توانند اوضاع را تغییر دهند و نیازهای خود را برآورده سازند. زمان آن گذشته بود که دولت بختیار بتواند خود را نشان دهد.

دوشنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹ [۲ بهمن ۱۳۵۷]

موقع صرف صبحانه، روزنامه‌های دیروز آمریکا را بررسی کردم. چند نکته از مقاله واشنگتن پست، مرا تحت تأثیر قرار داد. روزنامه نوشته بود: در حالی که رهبران مذهبی در مخالفت با شاه متحد و یکپارچه‌اند، برخی از آنها معتقدند که [امام] خمینی، زیاد تند می‌رود. مذهب آنها، آنها را موظف به نظارت بر امور دولتی می‌کرد، اما اجازه‌ی دخالت در سیاست را به آنها نمی‌داد. (اشاره به دیدگاه‌های برخی از شخصیت‌های میانه‌رو از جمله شریعتمداری است که به ندرت این مسأله را تبلیغ می‌کردند - م) تردید دارم که آیا راهی وجود دارد که بتوان این اندیشه را به مرحله‌ی عمل درآورد یا نه؟ به اعتقاد ما [امام] خمینی

با ۱۵ سال زندگی در عراق و ۴ ماه زندگی در فرانسه نمی توانست با تحولات داخل ایران بیگانه نباشد. تحولات داخل کشور بسیار سریع صورت گرفته بود.

مقاله‌ی دیگری که توجه من را به خود جلب کرده بود، شامل نکات برجسته‌ی مطبوعات لندن بود که به نقل از «برادو»ی مورخ ۲۰ ژانویه نوشته بود:

«ژنرال هایزر، سفیر نظامی آمریکا، هفته‌هاست که در تهران به سر می‌برد و در کنار سفیر آمریکا (ویلیام سولیوان) عمل می‌کند. این نشانه‌ی دیگری از مداخله مستقیم آمریکا، در امور ایران است. رسانه‌های فراگیر آمریکا، پنهان نمی‌کنند که هدف از اعزام هایزر، این است که وی به تیمسارهای ایرانی دستور دهد که چگونه در برابر تظاهر کنندگان ایران بایستند. ناظران سیاسی، حوادث کنونی را منسب به حوادث سال ۱۹۵۳ می‌دانند که در ایران کودتا شد. در آن زمان، شاه کشور را ترک گفته بود و پس از کودتا به کشور بازگشته بود.»

این مقاله ذهن من را متوجه نکته‌ای کرد. شاه هنوز در مصر بود و هنوز از مصر نرفته بود. نمی‌دانستم آیا شاه از مصاحبت سادات خرسند شده یا این که در آنجا مترصد بازگشت دوباره به کشور است. مطمئن بودم که تماس با تیمسارهای خود را حفظ کرده است، اگرچه تیمسارها تکذیب می‌کردند، اما این تماس‌ها وجود داشت.

می‌دانستم، تیمسار ربیعی با خدمه‌ی هواپیمایش در تماس است، زیرا علیرغم این که معتقد بود علت تماس، جویا شدن از برنامه پرواز بوده است، اما قبول داشت که این تماس‌ها وجود داشته است. می‌دانستم که يك خط مستقیم با شاه وجود دارد و او هم بدون تردید، می‌داند [امام] خمینی قصد بازگشت دارد و شاید به فکر افتاده بود که دم دست باشد که اگر اوضاع از کنترل خارج شد، به او دسترسی داشته باشند.

با ورود به دفتر، روزنامه‌ی تهران جورنال را برداشتم و عنوان تکان دهنده‌اش را خواندم، در بالای صفحه‌ی اول از بختیار نقل شده بود: «من قدرتمندترین نخست‌وزیر ایران هستم». زیر آن هم نوشته بود: «من قصد استعفا ندارم - بختیار»

عکسی از بختیار، کنار میکروفون چاپ شده بود که زیر آن نوشته بود: «بختیار (در حالی که در عکس انگشت خود را تکان می‌داد) در پاسخ به شایعات مربوط به استعفایش، گفته است: من در سنگر قانون اساسی می‌مانم و پاسدار آن خواهم بود. بختیار از مردم خواسته بود که به اعتصابات خاتمه دهند و به سر کار خود بازگردند. وی افزوده بود که

دموکراسی، به آرامش و سازندگی احتیاج دارد. بختیار گفته بود: من مطمئنم که اکثریت مردم، از اعتصابات و تظاهرات، خسته شده‌اند و دریافته‌اند که این کارها برای اقتصاد کشور خطرناک است. بختیار اعتصابات را ضد دموکراتیک، خوانده بود و گفته بود که اعتصابات، بیشترین خسارت را به کشور زده است، حتی بیش از میزان دزدی‌هایی که ظرف ۱۵ سال اخیر صورت گرفته است.

وی به مطبوعات بیانیه‌ی شدیداللحنی داده بود که در آن از «پیام‌های مسموم» صحبت شده بود. گفته بود تحمل نخواهد کرد که مطبوعات، بیشتر از این به ارتش توهین کنند. به کسانی حمله کرده بود که به گفته‌ی او وطن پرست هستند، اما کارهایی می‌کنند که به نفع کشور نیست. او اعلام کرده بود: «تحت هیچ شرایطی، مسئولیت خود را در حراست از قانون اساسی فراموش نخواهم کرد و اجازه نخواهم داد این سرزمین تاریخی تجزیه شود. بختیار گفته بود که شرکت کنندگان در اعتصابات دو درخواست داشته‌اند، درخواست‌های اقتصادی آنها به مرحله‌ی اجراء درآمده است و او در مرحله‌ی اجرای درخواست‌های سیاسی است، پس اعتصابیون چه چیز دیگری می‌خواهند؟ او اعتصاب کنندگان را، متهم کرده بود که دستورات را، از خارج دریافت می‌کنند. این عوامل را، «خائنین به سرزمین» اعلام کرده بود. وی ادامه داده بود که به يك دولت مرکزی قوی احتیاج دارد تا با دشمنان کشور مقابله کند و بقای ایران را تضمین کند. بختیار، از حمله‌ی نظامی خارجی به کشور، نگران نبود، زیرا چنین حمله‌ای عملی نبود، اما، معتقد بود، کشورهای همسایه، تقریباً، به صورت قطعی خواهان این بودند که در صورت انفجار در ایران، وارد صحنه شوند.

در پاسخ به شعاری که در تظاهرات اخیر گفته شده بود که:

«بختیار، بی اختیار» گفته بود که این حرف، کاملاً بی ربط است و وی قدرتمندترین نخست‌وزیر ایران است[!]. در پاسخ به کمیود گندم در کشور گفته بود: ملت ایران اطلاع دارد که گندم کافی خریداری و وارد کشور شده و با کمک ارتش تخلیه و به وسیله‌ی کامیون به نقاط مختلف کشور حمل شده است و جایی برای نگرانی وجود ندارد، همه می‌توانند کاملاً مطمئن باشند که این دولت کاملاً هماهنگ، با مردم ایران صادق است و اگر حالتی اضطراری در کشور وجود داشته باشد، به مردم اطلاع داده، از آنها کمک خواهد خواست. ملت ایران، باید هیچ توجهی به شایعات بی اساس نکنند و به صداقت دولت، اعتماد کامل داشته باشند. در پایان هم، برای زدن ضربه‌ی آخر گفته بود: «همه‌ی مزخرفات مربوط، به

استعفای من، کاملاً بی اساس است. من هیچوقت استعفا نخواهم داد و اجازه نخواهم داد که کشور، به سوی يك هدف کاملاً ناشناس حرکت کند و همیشه، به قانون اساسی وفادار خواهم ماند».

همه‌ی این حرفها برای من مفید بود. می توانستم فرصت‌هایی را ببینم که بر اساس آن، می شد ارتش را مسئول برخی از نکات مطرح شده از سوی او کرد.

در صفحه‌ی اول روزنامه، همچنین، گزارشی از تظاهرات کمونیست‌ها، که دیروز برپا شده بود، چاپ شده بود: «مارکسیست‌ها اولین راهپیمایی خود را برپا کردند».

روزنامه، تعداد شرکت کنندگان را ۵ هزار نفر ذکر کرده بود که از اعضای

سازمانهای چپ بودند و در دانشگاهها جمع شده بودند. راه‌پیمایی، تاثیر جاه طلبانه‌ی

غربی از خود برجای گذاشته بود. علیرغم شعارهای ضد مذهبی که سر داده بودند، تعدادی

از آنها، عکس [امام] خمینی را با خود حمل کرده بودند که عجیب بود. گروههای مذهبی و

طرفداران [امام] خمینی، در طول مسیر ایستاده بودند و فریاد می زدند «اینها عامل ساواک

هستند». عده دیگری می گفتند: «کمونیست‌ها، به آرمانهای انقلاب، خیانت می کنند» و

«کمونیسم جایی در میان مردم ندارد». به خیابان شاه [جمهوری] که رسیده بودند، يك

آخوند با بلندگو جلو آنها، سبز شده بود و از آنها خواسته بود که شعارهای تفرقه افکن و

ضدمذهبی ندهند. يك گروه اسلامی دیگر، با شعارهای «حزب فقط، حزب الله» در آن میانه

پیدا شده بود.

روزنامه، گزارشی مشروح، اما مایوس کننده، از اوضاع اقتصادی انتشار داده بود.

به نظر می رسید که همه‌ی عملیات صنایع ملی مس ایران، متوقف شده بود، زیرا نتوانسته بود

تولیدات خود را از گمرک ترخیص کند. بدتر از آن، این که يك نفر خارجی، کشته شده بود و

پیمانکار دست دوم خارجی، تصمیم گرفته بود که، کارمندان خود را، به خاطر مساله‌ی

امنیتی، از کشور خارج کند. از ۱۷۴ تکنیسین، تنها ۲۷ نفر باقی مانده بودند و همه در نظر

داشتند، ظرف يك هفته، ایران را، ترك گویند. در آن شرایط، امکان نداشت صنایع مس یا هر

صنعت دیگری رو به راه باشد، مگر این که، کمک تکنیسین‌های خارجی در کار باشد. حالا

هم که همه به فکر حفظ جان خود افتاده بودند.

در جلسه امروز، با گروه، مقدم هم بود. بعد از تشریفات، توجه آنها را به نطق بختیار

جلب کردم و از قدرت رهبری او تعریف کردم و گفتم که او از ارتش حمایت کرده و آنها هم

باید پاسخ او را بدهند. به قره باغی گفتم که اگر جای او بودم، فوراً به سراغ مطبوعات می‌رفتم و بیانیه‌ای صادر می‌کردم، مبنی بر این که، ارتش کاملاً با بختیار موافق است. می‌گفتم که ارتش وفادار است و هرچه بتواند، در حمایت از او، به خرج می‌دهد. در کمال تعجب من، قره باغی، بلافاصله، با این پیشنهاد موافقت کرد. نقطه‌ی عطف مهمی بود، زیرا قره باغی همیشه در مورد صدور بیانیه‌های مطبوعاتی اکراه داشت. من این حادثه را يك پشرفت تلقی کردم.

به صحبت‌های بختیار در مورد گندم، اشاره کردم که به وسیله‌ی ارتش، در کشور، توزیع می‌شد و گفتم که باید در همین زمینه، از فرصت استفاده کرد و روی جنبه‌ی روابط عمومی این مساله، کار کرد. این نکته، نکته‌ای بود که طوفانیان مطرح کرده بود. سازماندهی کامیون‌ها در اختیار او بود و طوفانیان شخصاً طرح توزیع گندم را پیشنهاد کرده بود. اما مردان [امام] خمینی، با پرونی رفته بودند و با موافقت رانندگان کامیونهای ارتشی ارم خودشان را روی کامیون‌ها چسبانده بودند. نتیجتاً، وانمود میشد که گندم‌ها، با همکاری طرفداران [امام] خمینی فرستاده شده است. این امر، طوفانیان را کلافه کرده بود و نمی‌دانست چگونه با این مساله مقابله کند. گفتم که باید با افراد [امام] خمینی، همان کاری را بکنند که با خود [امام] خمینی کرده‌اند.

قره باغی گزارش داد که بازگشت [امام] خمینی دیشب در جلسه‌ی شورای امنیت ملی مطرح شده است و بختیار موافقت کرده است که يك تظاهرات طرفداری از دولت ترتیب یابد که همزمان با ورود [امام] خمینی برگزار شود. من مخالفت کردم که دو جناح در يك روز در خیابانها باشند. آن هم، در لحظه‌ی اوج هیجان، چنین تصادمی می‌توانست به هیچ چیز که منجر نشود، هیچ، تبدیل به يك قیام غیرنظامی شود. قویاً پیشنهاد کردم که تظاهرات هرچه زودتر برپا شود و حتماً تاریخ برگزاری آن، قبل از بازگشت [امام] خمینی باشد. باید يك حمایت علنی و مرئی از دولت بختیار نشان می‌دادیم. بختیار گفته بود که به [امام] خمینی هشدار می‌دهد که اگر به عنوان يك رهبر سیاسی به کشور بازگردد، بازگشت او غیرقانونی است. [!!]، [امام] خمینی هم در بیانیه‌ای اعلام کرده بود که او صرفاً به عنوان يك رهبر مذهبی به کشور بازمی‌گردد و بر امور دولتی، فقط نظارت خواهد کرد. اما نمی‌شد این حرف را باور کرد. ربیعی گفت که به بختیار پیشنهاد کرده است، اگر هواپیمای [امام] خمینی وارد آسمان تهران شد، باید هواپیمای او منحرف شده، به يك نقطه‌ی جنوبی کشور

برده شود. به اعتقاد ریعی، این کار، به سادگی کنترل جمعیت را ممکن می‌کرد و به [امام] خمینی هم فرصت نمی‌داد که کنترل ادارات و وزارت‌خانه‌ها را در دست بگیرد. به نظر می‌رسید، که بحث قابل توجهی در این مورد صورت گرفته، اما تصمیمی گرفته نشده است. در این جا کمی دلگرمی پیدا کردم، زیرا دست کم آنها را می‌دیدم که به فکر بازگشت [امام] خمینی افتاده‌اند و مثل گذشته از شنیدن اسم او وحشت نکرده‌اند. بختیار توانسته بود افکار آنها را متمرکز کند.

پرسیدم: آیا، پیشرفتی در زمینه‌ی رساندن بنزین و سوخت، به ارتش صورت گرفته است؟ به نظر می‌رسید، بختیار، به آنها گفته بود که، با شرکت ملی نفت ایران قرار گذاشته است که نفت کش آمریکایی را تخلیه کنند و ترتیب کار توزیع سراسری آن را هم داده بود، ولی نمی‌دانستند آیا توزیع از طریق لوله خواهد بود یا از طریق کامیون؟

سپس، گزارشی از اوضاع بسیار حساس گمرکات به قره باغی دادم، گزارشی که از طریق کارمندان سفارت دریافت کرده بودم. گفتم: با دقت و از نزدیک فعالیت‌های آیت‌الله شریعتمداری را زیر نظر داشته‌ایم که از کارمندان گمرک خواسته است، در ترخیص مواد غذایی، بذل محبت بیشتری بکنند. پاسخ آنها هم این بوده است که، تا به حال هیچگاه در ترخیص مواد غذایی یا دارو، حتی در روزهای جمعه که باید صرف استراحت و نماز آنها شود، تعلل نکرده‌اند. به شریعتمداری گفته بودند: از ۵ نوامبر که دست به اعتصاب زده‌اند ۱۷ میلیون کیلوگرم مواد غذایی، شامل کره، پنیر، گوشت، تخم مرغ و شیر خشک ترخیص کرده‌اند. آنها قبول کرده بودند، که هنوز بار تعدادی از کامیون‌ها ترخیص نشده است. چرا که در محموله آنها اسلحه، مهمات و گاز اشک‌آور وجود داشته است.

گفته بودند: دستور رسیده از سوی [امام] خمینی این بوده که، به این گونه کالاها، حتی دست هم نزنند. لذا، ادعا کرده بودند که دولت را باید به خاطر عدم ترخیص کشتی‌ها و کامیون‌ها مقصر شناخت.

هنگامی که در مورد در دست گرفتن کارگمرکات صحبت کرده بودیم، دریافته بودیم که، در گمرک ۶۰۰۰ نفر کارمند وجود دارد. بیست و شش پست مختلف گمرک در سراسر کشور وجود دارد که شش پست آن در تهران است. نکته‌ای که می‌خواستم به آن اشاره کنم این بود که، مطلب گفته شده در مورد اسلحه و مهمات و گاز اشک‌آور، احتمالاً حقیقت داشت، اما جلوی ترخیص آنها گرفته نشده بود، بلکه این سلاحها، مستقیماً تحویل

نیروهای اوپوزیسیون می شد. همچنین گفته ماموران گمرک در مورد مواد غذایی با حقیقت فاصله زیادی داشت. بسیاری کشتی ها و کامیون ها، در انتظار تخلیه و ترخیص بودند. مساله دیگری که توصیه کردم گروه، با بختیار مطرح کند، این بود که خرابکاران به داخل کشور، نفوذ کرده بودند. گزارش های اطلاعاتی حاکی از این بود که بین لبنان، لیبی و فلسطینی ها تماس مشخصی وجود داشت و آنها، سرگرم آموزش چریک های ایرانی بودند، که قرار بود به زودی به کشور وارد شوند. بنابه گزارش ها، تا حدود ۲۰۰۰ نفر آموزش دیده بودند. همچنین به ما اطلاع داده شده بود که به آنها سلاح روسی داده شده و پول آنها را هم قذافی داده است. اطلاعات موثقی داشتم که، برخی از طرفداران امام [سه هفته است که مستقیماً، با سازمان آزادی فلسطین در تماس هستند و با عواملی در لیبی، رابطه دارند. این را هم، می دانستیم که، تعدادی از مارکسیست های ایرانی به اردوگاه های فلسطینی در جنوب لبنان برده شده اند.

از شنیدن این که، مارکسیست ها علنی شده اند، خوشحال شدم. این امر نشان می داد، که مارکسیست ها وجود دارند و ساخته و پرداخته خیالات رهبران ارتش نیستند. باید می توانستیم، علیه آنها، نوعی آرمان مشترک با رهبران مذهبی به وجود آوریم، زیرا هدف آنها، علناً، در تضاد مستقیم، با اهداف ملت ایران بود. باید اهداف واقعی آنها بر ملا می شد.

پرسیدم: آیا گروه می داند، چرا شاه اقامت خود را در مصر طولانی کرده است؟ گفتند: براساس اطلاعات آنها، وی امروز عازم مراکش می شود و سپس مستقیماً عازم آمریکا خواهد شد.

در طول جلسه ۴ ساعته، مقدم زیاد صحبت نکرد. لذا پرسیدم که تماس های او با عوامل مذهبی، در چه حال است؟ گفت: تماس ها، در رابطه با تظاهرات، هنوز ادامه دارد. تظاهراتی که حالا هر روز رخ می داد. اما نتوانستم، توضیح بیشتری از او بشنوم. به عنوان رئیس ساواک در دادن پاسخ غیرمستقیم مهارت داشت.

به دفترمان بازگشتم. پیامی از ژنرال هیگ، به دستم دادند. از گزارش هایی که برای او فرستاده بودم، تشکر کرده بود، و گفته بود، هدف او این است که واقعا، برافزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه، فشار آورد. اما يك نفر نحوه و زمینه ی انجام این کار را بد فهمیده است. گفته بود که این کار ضروری است، اگر:

(الف): بختیار و ارتش اقداماتی در جهت جلوگیری از هرج و مرج انجام دهند، یا (ب): ارتش يك طرفه وارد عمل شود.

گفته بود: در هر دو مورد، باید آمادگی بهتری داشته باشیم - ناوگان هواپیما بر در منطقه، هواپیماهای اف ۱۵ در عربستان سعودی - تصویر روشنی از منظور ما را به شوروی، متحدان اروپایی و همسایگان خاورمیانه‌ای ایران خواهد فهماند. برای هرکس روشن خواهد کرد که چنین اقداماتی از سوی بختیار یا ارتش، مورد حمایت کامل آمریکا است. اما افزایش حضور نظامی آمریکا در مورد دیگری معنا ندارد.

گفته بود: به نظر نمی‌رسد که هیچکدام از این دو زمینه، ایجاد شده باشد، لذا معقول نیست، اینک آمریکا دست به اقدام نظامی بزند. وی همچنین، گفته بود که با ارزیابی گزارش من، دیگر به نظر نمی‌رسد که اقدام يك طرفه ارتش ایران اصولاً ممکن باشد. (از آنجا که من نظر کاملاً متفاوتی داشتم، نمی‌دانستم، چگونه او توانسته است، چنین نتیجه‌گیری کند. لازم بود که يك پیام اصلاحیه برای او بفرستم.) با نظر من موافق بود که بازگشت [امام] خمینی «آخر خط» است.

سرانجام نوشته بود: «ضمن بی‌اطلاعی از تمامی نمایش، هیچ چیز مخرب تر از این نیست که، در این مقطع، بر نظرات خودم پافشاری کنم. من فقط این پیام را فرستادم که به تو اطمینان دهم، هنوز می‌دانم، چه می‌گویم. هر کمکی که، از من بخواهی، دریغ نخواهم کرد. با بهترین آرزوها - ال».

به سفارت بازگشتم، تا گزارشم را تسلیم براون کنم. اخبار امروز درخشان تر از حد انتظار من بود. چند چیز مثبت داشتم که، گزارش بدهم. نکات مثبتی در نطق بختیار و قول قره‌باغی که فردا قرار بود، در کنفرانس مطبوعاتی، از بختیار حمایت کند... در مورد بازگشت [امام] خمینی خیلی طولانی صحبت کردیم. گفتم که بالاخره توانسته‌ام گروه را وادار به بحث در این مورد بکنم. براون گفت: تندروی ممکن است خطرناک باشد. ممکن بود قبل از آن که احتیاج بشود، يك اقدام نظامی صورت گیرد و یا که برخی از نظامیان، وادار به ترك کشور شوند. قبول کردم که هر کدام از این دو حادثه ممکن است رخ دهد. بختیار به خوبی نیاز به اجرای برنامه‌ریزی برای بازگشت [امام] خمینی را یادآوری، کرده بود. اما، ما هنوز ساعتها وقت لازم داشتیم تا به مرحله‌ی برنامه‌ریزی برسیم.

سفیر سولیوان و من، ارزیابی مشترکی از توان ارتش، برای در دست گرفتن دولت

غیرنظامی ارائه داده بودیم. این ارزیابی، بدبینانه تر از آن بود که من با آن موافقت داشتم، اما به هر حال پیام، پیامی مشترک بود و حاوی نقطه نظرهای مشترک ما بود. من در مقایسه با سولیوان توان و قابلیت ارتش را، بیشتر می دانستم. اما هر دو ی ما، کاملاً توافق نظر داشتیم که ارتش، افراد با کفایت برای احراز مشاغل و مناصب دولتی را ندارد. همچنین توافق نظر داشتیم که، اگر قرار باشد اقدامی نظامی صورت گیرد، در صورتی که چنین اقدامی اصولاً ممکن باشد، باید تحت رهبری بختیار صورت گیرد. این احتمال را هم رد نکرده بودیم که اگر، بختیار نتواند ممکن است، ارتش خود دست به اقدامی بزند. براون از من پرسید: اصولاً ارتش می تواند مراکز حساس را در کنترل گیرد؟ من، با يك «بله»، حاکی از عدم اطمینان پاسخ او را، دادم. تردید من این بود که قره باغی، در برابر چنین احتمالی، چگونه پاسخ خواهد داد. آیا قره باغی چنین طرحی را اجرا می کرد؟ یا این که باید رهبری تغییر می کرد؟ به هر حال با توجه به اوضاع جاری، ارتش به يك رهبری مرکزی احتیاج داشت که بتواند انقیادی را که ارتش به شاه سپرده بود، از آن خود کند.

به براون گفتم: ما آماده ایم، سوخت را، به محض رسیدن به بندر، تخلیه کنیم. همچنین گفتم: رئیس جدید پلیس هم منصوب شده، او فرماندار (نظامی) تهران هم هست. مرد جدید، تیمسار رحیمی بود که يك شخصیت خوب و نابت بود.

براون گفت: واشنگتن از من راضی است و البته چنین تائیدی برای من خوب بود، اما نمی توانستم بگویم، خودم، از کار خودم، راضی نیستم. زمان در حال گذشتن بود و من هنوز نتوانسته بودم، گروه را وادار به انجام اقدام مهمی، در جهت شکستن اعتصابات کنم. ایراتور خط امن، چند پیام، به دست من داد. اولین پیام، يك گزارش اطلاعاتی بود مبنی بر این که: [سیدجلال] تهرانی، رئیس شورای نیابت سلطنت که به پاریس رفته بود، تا با [امام] خمینی، دیدار کند، استعفا داده است. يك گزارش اطلاعاتی دیگر حاکی بود که، حزب توده حمایت خود را از [امام] خمینی، اعلام کرده است. بریده خبرها هم، شامل مقاله ای از واشنگتن است بود و از پاریس گزارش داده بود که [امام] خمینی، نطقی خطاب به مردم ایران ایراد کرده و در آن گفته است: رفتن شاه از کشور، تنها آغازی بر انقلاب است. [امام] خمینی، روز جمعه باز می گشت و گفته بود که در بازگشت، عدالت اجتماعی و بنیان های مذهبی را در يك جمهوری اسلامی پایه گذاری خواهد کرد. نظر [امام] خمینی، دقیقاً نظر مردی نبود که می خواست در کنار گود عمل کند.

مقاله دیگر، شامل خبرهای خوبی بود. خبرها از تهران بود و خبرنگاران سرویس‌های خارجی روزنامه‌ها، آن را گزارش داده بودند. عنوان خبر این بود که «طرفداران آیت‌الله از آمدن سریع آیت‌الله، نگران هستند.» در خبر آمده بود که طرفداران مهم [امام] خمینی، از شنیدن تصمیم او مبنی بر بازگشت روز جمعه یک‌هفته خورده‌اند، شگفت‌زده شده‌اند و احساس خطر کرده‌اند. دلیل آنها هم این بود که، هنوز فرصت پیشرفت کافی در جلب حمایت ارتش پیدا نشده است. ترس دیگر آنها از کودتا بود. اعتقاد نداشتند که بتوانند ارتش را (در این فرصت کم) وادار به ترك کامل سلطنت و برآوردن خواست [امام] خمینی بکنند. بسیاری از افسران ارتش هم بازگشت [امام] خمینی را يك عهدشکنی، می‌دانستند.

در مقاله آمده بود که طرفداران [امام] خمینی، تور بزرگی گسترانده‌اند. با سرهنگ‌ها و تیمسارهای بازنشسته که با زور شاه از صحنه کناررفته بودند و گناهشان ابراز نظرات مخالف بود وارد مذاکره شده‌اند. با بازرگان هم که رهبر ۷۳ ساله اوپوزیسیون بود کنار آمده بودند و قرار بود ریاست شورای انقلاب اسلامی را به او بدهند.

چرا [امام] خمینی هم این توصیه‌ها را از هوادارانش ناشنیده می‌گرفت؟ در مقاله، نوشته شده بود که او به خدا توکل کرده و در پنج، شش ماه گذشته تصمیماتی گرفته که با منطق، وفق نمی‌داده است. تصمیماتی، که مورد مخالفت مشاورانش هم بوده است، اما او به طرز شگفت‌آوری، نشان داده است که تصمیماتش درست بوده است. این بار مشاورانش تصور کرده بودند که او باید منتظر بماند تا وقتی که بختیار و شورای نیابت سلطنت، استعفا دهد و شورای اسلامی تشکیل شود. تا آن روز، ارتش موضع نرم‌تری پیدا خواهد کرد و [امام] خمینی می‌تواند به سلامت بازگردد. اما یکبار دیگر، به نظر نمی‌رسید، [امام] خمینی به این حرف‌ها گوش فرا دهد.

من مطمئن بودم که این اظهارنظرها از ناحیه‌ی جبهه ملی پیدا شده بود. جبهه‌ی ملی هم نقطه نظرهای بازرگان را ارائه می‌داد.

این مقاله، اهمیت زیادی برای ماموریت من قائل شده بود و گفته بود: وظیفه‌ی من، متقاعد کردن تیمسارهای ایرانی در مورد عدم موفقیت کودتا و در نهایت، اتخاذ مشی میانه‌روی، می‌تواند راه بر کمونیست‌ها سد کند. این هشدار، باید مؤثر باشد.

سه شنبه ۲۳ ژانویه ۱۹۷۹ [۳ بهمن ماه ۱۳۵۷]

هنگام صرف صبحانه، با سفیر سولیوان به بررسی اوضاع ارتش پرداختم، اگرچه با او در زمینه‌ی کفایت ارتش توافق نظر نداشتم، اما با نگرانی او در مورد رهبران ارتش مشارکت داشتم، به خصوص در مورد قره باغی.

یاد این حرف ژنرال جان رایان John Rayan رئیس اسبق ستاد مشترک ارتش آمریکا افتادم که می گفت: اگر مردی ورقه‌ی استعفای خود را یکبار نوشت و پس گرفت، نباید با باقی ماندن او در مقامی که دارد، موافقت کنید و نباید اجازه دهید استعفای او پس گرفته شود؛ زیرا هدف‌های اولیه‌ی او برای استعفا، دور از نظر، رشد خواهد کرد و چنین مردی در هنگام بروز بحران، نمی تواند مورد اتکا قرار گیرد. خوب، قره باغی، قطعاً نظر خود را نشان داده بود. اگر او با تصمیم بزرگی روبرو می شد، بار دیگر استعفا می داد.

ترافیک، از هر روز صبح فشرده تر بود و طی کردن مسیر تا اداره، حوصله‌ی مرا سر برد. می خواستم به روزنامه‌های صبح برسم. در روزنامه‌ی تهران جورنال، عنوان بزرگ این بود: «تهرانی، شورای نیابت سلطنت را ترك گفت»، در ستون دیگر هم این خبر بود: «ارتش از بختیار حمایت می کند - قره باغی». قره باغی با اظهاراتی قوی، ارتش را کاملاً پشت سر بختیار قرارداد داده بود و تضمین کرده بود که هیچ حرفی از کودتا وجود ندارد. به مردم هشدار داده بود که عامداً افراد نیروهای مسلح را تحريك نکنند. گفته بود که ارتش از افراد خود خواسته است، در این شرایط، خویشن داری کنند، اما از این به بعد چنین تحریکاتی تحمل نخواهد شد. این دومین باری بود که حرف‌های رئیس ستاد مشترك، در صفحه‌ی اول روزنامه، جاگرفته بود و خیلی خوب بود.

در مورد استعفای تهرانی، باز هم مطالبی بود. (ابراهیم) یزدی، رئیس مشاوران [امام] خمینی در پاریس، فاش کرده بود که اگرچه، تهرانی به عنوان رئیس شورای نیابت سلطنت، استعفا داده است، اما [امام] خمینی حاضر نیست با او ملاقات کند مگر این که تهرانی شورای نیابت سلطنت را غیرقانونی بخواند.

از قول تهرانی هم گفته شده بود که وی ابتدا برای حفظ منافع ملی، ریاست شورای نیابت سلطنت را پذیرفته است، اما بعد از ترك ایران، توسط او، شورا تشکیل نشده و هرگز رسمیت پیدا نکرده است. در عین حال، شرایط داخل کشور هم تغییر کرده است و لازم است از این مسئولیت استعفا دهد.

این اظهارات در قالب يك بیان ایرانی ارائه شده بود و گزارش داده شده بود: تهرانی در يك تماس تلفنی گفته است که به خاطر مشکلات خانوادگی، در فرانسه استعفا داده است. وی سالها در فرانسه زندگی کرده بود. بعدا برای این که مطالب کاملا روشن شود، در گفتگو با افراد [امام] خمینی توضیح داده بود که وی به دلایلی که فقط به خودش مربوط است، موضع خود را در وفاداری (نسبت به شاه) تغییر داده است.

در جلسه‌ی گروه، از کنفرانس مطبوعاتی قره باغی اظهار خرسندی کردم و گفتم که این امر، پیشرفتی واقعی بوده است. وی خود را رهبر واقعی ارتش معرفی کرده بود و این امر، مورد تایید همه‌ی آنها بود. این امر، به وحدت آنها کمک می کرد و اجازه می داد که شهامت پیدا کنند. ربیعی موافقت داشت. اما گفت که در پایگاه هوایی خاتمی، با مشکلات جدی، روبروست، این پایگاه در نزدیکی اصفهان بود.

وی گفت که در پایگاه هوایی شیراز هم، دردسرهایی دارد. ظاهرا همافرها مسلحانه در محوطه‌ی پایگاه، راهپیمایی کرده بودند. این کار، کارمندان غیرنظامی را در هر دو پایگاه ترسانده بود و آنها به فکر ترك کار افتاده بودند. ربیعی گفت که افسران ارشد را مأمور تحقیق کرده است. از من پرسید آیا من علاقه دارم، ژنرال کرتس Kertesz را برای بررسی اوضاع بفرستم، یا نه؟ این دو پایگاه، حائز اهمیت زیادی بودند و جایی بودند که هواپیماهای اف-۱۴ با تجهیزات بسیار حساس در آن قرار داشت. من با او موافقت کردم و فوراً دست به انجام اقدامات لازم زدیم.

در مورد مسایل نیروی هوایی، بحث را به فرودگاه مهرآباد کشاندم. به گفته‌ی سرهنگ «تام شیفر» Tom Sheaffer وابسته‌ی دفاعی ما، يك هواپیمای پان آمریکن، هنگام فرود در مهرآباد از کنار خطر نابودی گذشته است.

کنترل هوایی در حال استعفا بود و نیروی هوایی، برج مراقبت را تحت کنترل داشت، اما فقط کنترل چشمی و عینی را انجام می داد.

هر هواپیما، فقط اطلاعاتی را داشت که برج می دهد. سعی می کردم آنها را وادار به استفاده از راههایی کنم که در گذشته، مورد استفاده‌ی ما در پرواز بود. براساس این روش، هر خلبانی هنگامی که به محدوده‌ی فرودگاه می رسید، حضور خود را به برج مراقبت اطلاع می داد. این عمل، خیلی مشکل بود، اما از درهم و برهمی بهتر بود.

برج مراقبت باید مسئولیت بیشتری برعهده می گرفت و با خلبانان در مورد ارتفاع

هوایما همکاری می کرد. آنها را از هم دور نگاه می داشت و زمان نشستن روی باندها را به آنها می گفت. ربیعی، فوراً نظر من را پذیرفت. سپس در مورد خلبانان اعتصابی «ایران ایر» صحبت کردم. برخی از خلبانان گفته بودند به پاریس خواهند رفت تا [امام] خمینی را با يك بوئینگ ۷۰۷ به کشور بازگردانند. من خوشحال بودم که می شنیدم این مساله در جلسه ی شورای امنیت ملی هم مطرح شده و بختیار گفته است که آن را تحمل نخواهد کرد به هر حال، خلبانان اعتصابی سرگرم تمیز کردن و آماده کردن يك هوایما بودند. به آنها گفتم اطمینان کامل دارم که ربیعی خواهد توانست جلو آنها را بگیرد.

اما اگر، [امام] خمینی به هوایما دست پیدا می کرد، چه می شد؟ ربیعی، طرفدار انجام اقدامات پیشگیرانه و جلوگیری از فرود هوایما در تهران بود. ربیعی، سه راه پیشنهاد کرد؛ ره گیری هوایما و منحرف کردن آن به يك فرودگاه دیگر. پیدا کردن يك کشور ثالث که حاضر شود هوایما را در سر راه ره گیری کرده و منهدم کند و راه سوم، بستن باندها فرودگاه.

به نظر می رسید، بستن باندها فرودگاه، معقول تر بود، زیرا چنین اقدامی، نشان می داد که دولت، بر فرودگاه کنترل دارد و می تواند قدرت و حاکمیت خود را نشان دهد. از سوی دیگر، فرصت زمانی خوبی هم به ما میداد، چند ساعت یا چند روز، فکر نمی کردم، بستن فرودگاه بیشتر از یکی دو روز ممکن باشد.

مطبوعات اعلام کرده بودند که اقدامات امنیتی برای حفظ جان [امام] خمینی، در برابر خانه اش در پاریس، دوبرابر شده است، زیرا تهدیدات جدیدی علیه جان او صورت گرفته بود. فرانسوی ها گله می کردند که این کار، برای آنها گران تمام می شود. از ژنرال ها پرسیدم که آیا آنها اقدامی را علیه جان [امام] خمینی سازمان داده اند، یا نه؟ نگاهها این طرف و آن طرف چرخید، اما هیچ کس جواب درست و حسابی به من نداد. از گروهی در سویس نام بردند که اهل این کارها بود، اما من نمی توانستم بفهمم که آیا بین آنها و چنین گروهی رابطه ای برقرار شده است؟

به یاد شاه افتادم. شاه، سفرش را از مراکش به آمریکا، به عقب انداخته بود و می گفتند به فکر ماندن افتاده است. از گروه پرسیدم که آیا از قصد شاه اطلاعی دارند؟ آنها می دانستند که شاه هنوز، در مراکش است و نمی توانستند احتمال بازگشت او را به مصر مردود بدانند. پرسیدم آیا ممکن است به ایران بازگردد؟ هیچکس جواب نداد. گفتم اگر به

ایران بازگردد، فاجعه آمیز خواهد بود. همانقدر که بازگشت [امام] خمینی برای ما فاجعه آمیز است. تیمسارها از این گونه حرف ها خوششان نمی آمد، اما فکر می کنم آنقدر واقع بین بودند که حقیقت امر را دریابند. این امر، ذره ای به نفع بختیار نبود.

همه ی برنامه های اولیه ی ما، تهیه شده بود و اگر بختیار دستور می داد، می توانستیم همه را اجرا کنیم. پرسیدم که آیا در مورد گمرک کاری صورت گرفته است؟ قره باغی پاسخ منفی داد و گفت که راه ورود مواد غذایی به طور رضایت بخشی باز است. البته، حرف او، اغراق محض بود. زمان، زمانی بود که من باید در موقعیت دستور دادن باشم، نه در موقعیت پیشنهاد دادن. بارها، واشنگتن به من هشدار داده بود که محتاط باشم و دستور ندهم، اما من کار خودم را کرده بودم. من باید، طرح گمرک را به موقع اجرا می گذاشتم، زیرا از این به بعد، لوله ی تفنگ و گلوله، کارساز بود. سیل گزارش های اطلاعاتی سرازیر بود که منابع خودی و غیر خودی اطلاع داده بودند که اسلحه و مهمات، در حال عبور از مرز است. این گزارش ها توسط منابع خارجی هم تایید شده بودند.

طوفانیان گفت که وی در آستانه ی اجرای طرحی برای پایان دادن به استعفای کارکنان حمل و نقل است. قرار بود از وسایل حمل و نقل دولتی و کامیونهای نظامی و رانندگان ارتش استفاده شود و نیازهای کشور را برآورده کنند. از این طرح، خوشم آمد، زیرا این هدف ما بود. اما هنوز پیشرفت کافی در زمینه ی مقابله با بازگشت [امام] خمینی انجام نداده بودیم. می دانستم که آمدن [امام] خمینی، يك فاجعه است. وقتی اصرار کردم که چرا بختیار طرح های ضد اعتصاب را به موقع اجرا نمی گذارد؟ پاسخ ها این بود که نظر بختیار بر این است که از ارتش به عنوان آخرین حربه، استفاده کند. شاید من اشتباه می کردم، اما به اعتقاد من، فرصت کم بود.

به نظر می رسید که کارمندان دولت، اینک بدون مانع به سرکار خود باز می گردند. بعد از استعفاهای پی در پی نمایندگان مجلس، اواخر هفته وضع بهتر شده بود و ۱۷ نفر از آنها، بیانه هایی صادر کرده بودند مبنی بر این کار به کار خود ادامه خواهند داد، هرچه با داباد. در هیات های نمایندگی خارجی ایران، تحولات مایوس کننده ای در حال وقوع بود. بسیاری پست های دیپلماتیک در خارج از کشور خالی بود. عده ای کار خود را رها کرده بودند. دولت بختیار کسانی را فرا خوانده بود که منصوب شاه بودند از جمله اردشیر زاهدی را از واشنگتن. افراد [امام] خمینی هم از اوضاع بهره برداری می کردند، یا افراد خودشان

را داخل سفارتخانه‌ها جا می‌دادند و یا با افراد موجود، سفارت [امام] خمینی را تشکیل می‌دادند.

در جبهه‌ی [امام] خمینی، کارهای دقیق و حساب شده‌ای صورت می‌گرفت، که من پیوسته تعجب می‌کردم که این برنامه‌ریزی‌ها را چگونه انجام می‌دهند. و هنوز هم، علاقمندم، پاسخ این سؤال را پیدا کنم. باز هم از مقدم در مورد تماس‌هایش با رهبران مخالفین، سؤال کردم. حالا به این امر، علاقه‌ی بیشتری داشتم، زیرا یکی از راههایی که می‌شد از طریق آن مانع بازگشت [امام] خمینی شد، این بود که از همین کانال‌ها به او اطلاع داده شود که امکان کشته شدن او وجود دارد. مقدم گفت که بحث‌ها ادامه دارد و اگرچه آنها در سطح بالایی نیستند، اما افراد مهمی هستند. اطلاعاتی به آنها داده بود و هشدار داده بود که هر تلاشی از سوی [امام] خمینی برای در دست گرفتن حکومت، غیرقانونی خواهد بود و نیروهای مسلح در برابر آن مقاومت خواهند کرد.

به آنها گفتم که واکنش به من فشار آورده که به خاطر حساسیت تجهیزات نظامی، از جمله جنگنده‌های اف-۱۴ و موشک‌های فونیکس، در مورد نگهداری آنها، اقدام کنم. نمی‌دانستم آیا راهی وجود دارد که بتوان کار بیشتری در زمینه‌ی نگهداری آنها انجام داد، یا نه؟ در طرح‌های خود، یک ایده‌ی قدیمی را احیا کرده بودیم که در دهه‌ی ۱۹۶۰ وجود داشت و آن، این بود که این سلاح‌ها به پایگاه جنوبی کشور منتقل شوند. ارتش، در جنوب، توانایی‌هایی به دست آورده بود.

پایگاه‌های جدید از قبیل چابهار و بندرعباس در جنوب کشور به راه افتاده بودند. لذا اگر گفته می‌شد که این تجهیزات به جنوب برده می‌شوند، کسی تعجب نمی‌کرد. در صورتی که بحرآن، بروز می‌کرد، می‌شد سلاح‌ها را به شمال گسیل داشت در موقعی هم که جنگ داخلی رخ می‌داد، می‌شد این سلاح‌ها را در امان نگاه داشت. به نظر می‌رسید جلوتر از من حرکت می‌کنند.

چون ربیعی اطلاع داد که بمب‌ها، هواپیماها و تدارکات به پایگاه‌های جنوب منتقل شده‌اند، نمی‌خواست سروصدای این کار بلند شود، چون تنها او و طوفانیان بودند که از این جریان اطلاع داشتند و قره‌باغی را در جریان عملیات خود قرار نداده بودند. من معتقدم که آنها از مخالفت قره‌باغی ترسیده بودند. من به شخصه از اقدامات آنها قویاً حمایت می‌کردم.

در مورد تظاهرات طرفداری از دولت سنوال کردم، پاسخ دادند که طرح آن تصویب شده است و روز پنجشنبه، تظاهرات انجام خواهد گرفت. واقعاً انجام چنین طرحی سریع انجام شده بود. من و ژنرال گاست آنها را تشویق کردیم که طرح را اجراء کنند.

کارهای ریعی و طوفانیان، فرصت داد تا پیامی را که از براون دریافت کرده بودم، تشریح کنم. وزیر دفاع آمریکا به من گفته بود که شنیده است تیمسار جم در زمان ریاست ستاد ارتش، طرح‌هایی برای مقابله با آشوب‌های داخلی ایران تهیه کرده است. این طرح‌ها که به تصویب شاه هم رسیده بود، پیش‌بینی کرده بود که ارتش و دولت مرکزی، به شمال خلیج فارس در داخل خوزستان عقب‌نشینند و حوزه‌های نفتی را در کنترل بگیرند و در سر بلی که در دست دارند، با کشورهای غربی همکاری کنند.

این نیروها، ابتدا با خارج کار می‌کردند و رفته رفته کنترل خود را بر سراسر کشور توسعه می‌دادند. این منابع، فاش کردند که تیمسار جم به تازگی از ساه برسیده بوده است که آیا هنوز این طرح‌ها وجود دارند، یا نه؟

شاه در پاسخ گفته بود که بی‌تردید هنوز وجود دارند، اما هیچکس عملی بودن آنها را در زمان حال قبول ندارد.

من روز ۱۱ ژانویه در ملاقات با شاه این مطلب را از او پرسیده بودم، شاه به دلایلی که در ذهنش دانست، معتقد بود که این طرح‌ها آنقدر کهنه و قدیمی است که هیچ ارزیابی ندارند.

براون، اینک در جستجوی گزارش دقیق این طرح‌ها بود، آیا هنوز چنین طرح‌هایی وجود دارند یا نه؟ و اگر وجود دارند، در چه موقعیتی فرار دارند؟ می‌خواستم پاسخ مکتوبی ارسال کنم، اما ترجیح دادم اول مساله را با قره‌باغی و گروه مطرح کنم، لذا جواب را تا امروز نفرستاده بودم.

در انتظار بودم گزارش مربوط به جنگنده‌های اف ۱۴ را از ژنرال کرتس دریافت کنم. همان طور که در دفتر در انتظار بودم، تصمیم گرفتم جواب ژنرال هیگ را هم بنویسم. (البته روز سوم ژوئن - ۱۹۸۰ دولت امام خمینی به بررسی مداخلات آمریکا در ایران پرداخت، رمزی کلارک هم به طور غیرقانونی برای شرکت در آن جلسه رفت. ایرانیان ادعا کردند که پیام من (به هیگ) را از داخل کامپیوتر پیدا کرده‌اند و آنرا به عنوان سند دست اول جنایات آمریکا ارائه دادند. دو نوع از اظهار نظرهای رمزی کلارک منتشر شد - «تکان دهنده

است» و «تأراحت کننده است» - و ایرانیان حداکثر استفاده را از آن بردند. حالا خبردار شده ایم که آنها پیام‌های بسیاری را با جیباندن بریده‌های کاغذهای یارده‌بازه، بازسازی کرده‌اند. تا آنجا که من به یاد دارم پیامی که در روزنامه‌ها منتشر شد نعل بالنعل همان بود که وافعا من نوشته بودم).

این متن پیام من به هیگ و اظهار نظرهای شخص من در داخل گیومه‌ها «است. منظورم از «الف» و «ب» دو نتیجه‌گیری مندرج در پیام هیگ است. «الف» یعنی اقدام مشترک ارتس و بختبار و «ب» یعنی کودتای نظامی.

متن نامه‌ی خصوصی برای هیگ

این پیام، باید از نظر شخص رنرال هیگ بگذرد:

۱- پیام ساعت ۵۱-۲۲ مورخ ۲۰ رانوبه‌ی ۱۹۷۹ شما را دریافت کردم. اینک کاملاً فهمیده‌ام و بس از مکالمه‌ی دیسب با واسنگتن می‌دانم که پیام شما تسلیم و زبردفاع شده است.

۲- در رابطه با باراگراف دوم پیام شما، برای روشن شدن بیشتر مطلب در مورد «الف» و «ب» اظهار نظر می‌کنم.

آنطور که من می‌بینم ما همان را که شما در باراگراف ۲ «الف» گفته‌اید انجام می‌دهیم. «منظور انجام طرح‌های جاری تحت رهبری بختبار بوده است.» این کار قدم به قدم و با اهنگی که ما فکر می‌کنیم، باید بدون تحریک به پیام کسانی که مخالف بختبار هستند، صورت گیرد و در حال انجام است. من اهنگ کار را نسدید می‌کنم و آنها را هم نسویق کرده‌ام که چنین کنند. فشار زیادی به کار برده‌ام تا آنها را وادار به انجام کاری بکنم که باید بکنند، اما فکر می‌کنم اگر باهم کار کنند، در آینده نزدیک سرعت بیشتری در کارهای خود پیدا خواهند کرد کارهایی که من می‌خواهم انجام شود، سکستن اعنصایات با اسنفاده از ارتس در گمرک و بانک‌ها و صنایع نفت است.

در هر سه حوزه‌ی یاد شده، پیشرفت‌هایی انجام گرفته است، اما هنوز راهی طولانی در پیش است. اما در مورد «ب» «کودتای نظامی».

این احتمال از بین نرفته است، کلمه‌ی «حالا» در گزارش شما، همان چیزی است که می‌خواهم در باره‌اش توضیح بیشتری بدهم. طرحی، که من برای حل این مشکل درپیش دارم، این است که کودتا تحت مدیریت بختیار صورت گیرد. «یعنی ارتش کنترل همه‌ی مراکز حساس - نفت، برق، آب، گمرک، بانک و رسانه‌های همگانی را تحت رهبری بختیار در دست گیرد. «به عبارت دیگر، يك دولت تشکیل می‌دادند، نه این که دولتی را خراب و نابود می‌کردند.» من او را تشویق می‌کردم که این کارها را بکند. «البته از طریق ارتش». او هم علاقه به این کار نشان داده است و این همان آهنگی است که باید تسریع شود. اگر این با موفقیت همراه نمی‌شد، نظر من این بود که ارتش باید مستقیماً وارد عمل شود و اداره‌ی امور کشور را در دست گیرد. همانطور که می‌بینید. طرح، همان است و در هر دو مورد، يك طرح انجام می‌شود. ما روی این طرح‌ها مشغول کار هستیم و این کار، به طور ۲۴ ساعته در اولویت بالا قرار گرفته است.

۳- در رابطه با پاراگراف ۳، نمی‌گویم که مورد «ب» دیگر قابل اجراء نیست. همه‌ی کارها انجام شده و من فکر می‌کنم که آنها توان انجام چنین کاری را دارند. در حقیقت، ما به آن سمت می‌رویم که اگر لازم شد، از این امکان استفاده کنیم. چیزی که من می‌خواستم واشنگتن درك کند، این است که ارتش، توان این را ندارد که يك دولت پیچیده را اداره کند. آنها، ارتش را در يك هیات کاملاً نظامی نگاه داشته‌اند و استعداد این کار در آنها وجود ندارد. این امر، به معنای رد موفقیت آنها نیست، زیرا من نمی‌دانم کدام کشورها وجود داشته‌اند که چنین اقدامی در آنها رخ داده باشد و وظایف دولتی تا مدت‌ها سر جای خود انجام نشده باشد و ارتش، سراغ تشکیل يك دولت پیچیده تر هم رفته باشد.

۴- مساله‌ی مربوط به بازگشت [امام] خمینی، در چنین زمانی مساله‌ای است که نمی‌توان طرح‌هایی به موقع اجراء گذاشت که بتوان با اقدامات و واکنش‌های احساساتی مقابله کرد. من فکر می‌کنم در آن روز، قیام بزرگی رخ دهد و اوضاع به هم بریزد. نهایت آن، اجراء طرح «ب» خواهد بود. اما با این فرق که بختیار، دیگر وجود نخواهد داشت. «که چنین نشد». همچنین به نظر من، عواملی در خارج از دولت وجود دارند که به يك جنگ داخلی تمام عیار، نیاز دارند. يك راه برای به راه انداختن این جنگ داخلی، این است که [امام] خمینی را به کشور بازگردانند و او را بکشند. در صورت مرگ [امام] خمینی احساسات، بر کشور غالب می‌شود و به اعتقاد من، نتیجه، يك جنگ داخلی خواهد بود.

۵- امیدوارم، تصویر موجود در ایران روشن شده باشد. اگر [امام] خمینی این هفته باز نگردد و اگر فعالیت‌های روز شنبه از کنترل خارج نشود، من خواهم خواست که روز یکشنبه، مرخص شوم. با بهترین آرزوها. «داچ». پیام را تایپ کردم، امضاء کردم و خواستم به مون بلژیک مخابره شود.

ژنرال کرتس باز گشت و گزارش داد که همه‌ی جنگنده‌های اف-۱۴ در پایگاه هوایی خاتمی، سالم هستند. وی گفت که همافرها، فعالیت‌هایی انجام داده‌اند و اشاره کرد که همافرها، تحصیل کرده‌اند و جدی‌تر از بقیه‌ی افراد ارتش هستند. به تازگی هم، زیاد مشغول به کار نبوده‌اند، زیرا سوخت کافی، برای پرواز هواپیماها، وجود نداشته است. به من گفت که، انضباط و روحیه‌ی اکثر افراد ارتش در پایگاه‌های هوایی، خوب است. احساس کرده بود که همه، می‌توانند مأموریت‌های خود را، به خوبی انجام دهند.

به دفتر قره باغی رفتم. می‌خواستم مساله را با او ریبیعی مورد بررسی قرار دهم. به گفته‌ی ریبیعی، مساله از انتشار مطالبی در روزنامه‌ها آغاز شده بود، مبنی بر این که ما قصد داریم از جنگنده‌های اف-۱۴ و قطعات حساس دیگر محافظت کنیم. همافرها، فکر کرده بودند که ما قصد خارج کردن آنها را از ایران داریم.

تصور آنها این بود که این تجهیزات به آنها تعلق دارد، زیرا کشورشان، پول آنها را داده و آنها را خریده است و احساس می‌کردند که توان محافظت کامل از آنها را دارند. بدیهی بود که این سلاح‌ها برای امور دفاعی آنها، اهمیت داشت، لذا اجازه نمی‌دادند که از دستشان خارج شود. هم قره باغی و هم ریبیعی پیشنهاد کردند که به آنها اعتماد کنیم و اجازه دهیم که خود آنها، از تجهیزات محافظت کنند.

به سفارت باز گشتم. مسیر، به خاطر تظاهرات سلوغ بود، حتی تظاهراتی که به نفع دولت در جریان بود. یک گروه طرفدار دولت در اطراف استادبوم نزدیک سفارت جمع شده بودند. تعداد آنها در حدی بود که بتوانند راه پندان ایجاد کنند، اما با گروه‌های دیگر، درگیر شده بودند. به طوری که نمی‌شد تشخیص داد چه کسی، به چه گروهی تعلق دارد. تنها از روی پوسترهایی که حمل می‌کردند می‌شد این مطلب را فهمید. برخی از آنها با دقت به ما نگاه می‌کردند و ما احساس می‌کردیم که هر لحظه ممکن است ما را از ماشین بیرون بکشند، البته این روزها پوشیدن جلیقه‌ی ضدگلوله را شروع کرده بودم.

در برابر در سفارت، مأموران امنیتی ایرانی زیاد شده بودند. ما را برای شناسایی

نگاه داشتند. کمی بیشتر از روزهای دیگر طول کشید. وقتی در حال انتظار بودیم، از پنجره‌ی بغل دیدم که یکی از سربازان لوله‌ی تفنگش را درست به سمت سر من نشانه رفته است. قطر دهانه‌ی لوله‌ی تفنگ به نظر من حدود ۵ سانتی متر بود و سرباز انگشتش را روی ماشه گذاشته بود. درحقیقت لوله‌ی تفنگ کالیبر ۳۰ [۱] بود، اما بسیار وحشتناک به نظر می‌رسید.

آن شب، در مذاکرات، با براون از من در مورد حوادث بد بایگاه خانمی و افراد گرومن سوال شد. خبر، فوراً به واسنگتن رسیده بود. بی‌تردید علت آن هم این بود که عصر آن روز، گرومن تصمیم گرفته بود. افراد خود را به امریکا بفرستد. آنچه را که از ژنرال کرس شنیده بودم مفصلاً برای آنها شرح دادم و گفتم: خردمندانه است که خطر (از دست دادن) قطعات حساس را بپذیریم. گفتم: این حادثه نشان‌دهنده‌ی روحیه‌ی همافرها و علاقه‌ی شدید آنها، به کشورشان است. اگر آنها حاضر بودند، این تجهیزات را در برابر امریکاییان نگاهداری کنند، مطمئن بودم که در برابر افراد مخالف دولت، محافظت بیشتری انجام می‌دادند.

گزارش دادم که در زمینه‌ی تدارک مقدمات برای بازگشت امام خمینی، بی‌سرفقت کمی حاصل شده است. اکثر بحث‌های گروه، مربوط به جلوگیری از بازگشت امام خمینی، به تهران بوده است و راههای مختلف، از جمله بستن باند و غیره مطرح شده است. بار دیگر از من، در مورد میزان وفاداری و بیات نیروهای مسلح سوال شد. به نظر می‌رسید که دوستانم در واشنگتن مطبوعات را می‌خواندند و محتوای آنها را باور می‌کردند. گفتم که ما کفایت خودمان را، از دست نداده‌ایم و عوامل بسیاری داریم که از بختیار حمایت می‌کنند. نظر ژنرال کرس را هم در مورد روحیه و اوضاع کلی ارتش شرح دادم. به نظر من از میان ۴۰۰ هزار نفر پرسنل ارتش، تنها با ۲۰ هزار نفر، می‌سد به عنوان نیروی ضربتی، کارهای لازم را انجام داد. گاهی نمی‌دانستم آنها که در واشنگتن نشسته‌اند آیا می‌دانند با ۲۰ هزار نفر نظامی چه کارها می‌شود کرد؟ این تعداد سرباز در گارد شاهنشاهی حضور داشتند و من می‌دانستم که همه‌ی آنها از نظر آموزش در طراز اول هستند. روس‌ها وقتی به انبوسی رفتند، نیروی بسیار کمتری با خود بردند.

می‌خواستند بدانند، آیا به نظر من کسی در ارتش ساه را در جریان امور می‌گذارد، یا نه؟ و من گفتم که این مطلب را مفصلاً مورد بحث قرار داده‌ام، ولی نمی‌توانم مطمئن باشم.

من فکر می‌کردم، ارتباط (یا شاه) از طریق ربیعی در جریان است. اما نمی‌دانستم آیا این ارتباط مستقیم است یا نه؟ گروه به من اطلاع داده بود که شاه نگران است که وی در آمریکا عنصر نامطلوب، محسوب شود. من به آنها پاسخ داده بودم که این مطلب مزخرف است. امریکا شاه را دعوت کرده است و در امریکا مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

سبب برسیدن: اگر شاه به ایران باز گردد، چه خواهد شد؟ گفتم: تنها امکان برقراری نیات در این مرحله، این است که هم شاه و هم امام خمینی در خارج از کشور باقی بمانند. بختبار جوهرهایی در درون دست، و ما فکر می‌کردیم، می‌تواند سریا بماند. تنها نگرانی من این بود که او از قابلیت‌های نظامی که در اختیارش بود، به نحو مطلوب، در جهت سکستن اعتصابات و بازگرداندن کشور به یک وضع قابل کنترل، استفاده نکند. سکابت کردم که اظهارات مقامات آمریکا، هنوز تأثیر مخالف دارد، ایرانیان مایلند کارهای خود را بر پایه‌ی ابه‌های قرآن انجام دهند.

در راه بازگشت به استراحتگاه، یک گارد ایرانی، در لباس غیرنظامی سر راه من ظاهر شد و با انگلیسی شکسته بسته‌ای برسد که آیا من آماده‌ی خارج شدن از ایران شده‌ام؟ مسلح بود و من واقعاً نمی‌دانستم آیا دوست است یا دشمن؟ با لحنی تند گفتم که نه و شب بخیر گفتم. همین - اما هنگام حرکت، فاصله‌ی من تا ساختمان محل استراحت بسیار طولانی به نظر می‌رسید و من لحظات سختی را می‌گذراندم.

چهارشنبه ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ | ۴ بهمن ماه ۱۳۵۷

در میان خبرهای بامدادی، یک گزارش از سوروی مخبره شده بود که مدعی بود، حوادث ایران، نظر مقامات و استگن را که در رابطه با خاورمیانه و خلیج فارس قرار دارند، به این معطوف کرده است که هیجانات ضد امریکایی در ایران، به حدی رسیده است که و استگن، دیگر نمی‌تواند، پایگاه‌های اسراف سمع و جاسوسی امریکا در ایران را حفظ کند. لذا امریکا عجلانه سرگرم انتقال این پایگاه‌ها، به یک نقطه‌ی دیگر در نزدیکی ایران است. این مقاله افزوده بود:

در حالی که ژنرال رابرت هابزر سرگرم رتی و فتق امور در ایران است، وزارت خارجه‌ی آمریکا، از ولیعهد و معاون اول نخست‌وزیر عربستان سعودی (فهد) خواسته